

یادداشتهایی در مورد کتاب "چه باید کرد" لنین

نکات اصولی و درس هایی برای امروز

چرا بسیاری از «چه باید کردی» ها به این نگرش پایبند نمانده اند؟



همراه با چند ضمیمه و موخره



جمعی از فعالین کارگری (JAFK)

وبلاگ : Jafk.blogfa.com

Email: kargaranfa@gmail.com

بخش اول: انتقاد از مارکسیسم؛ تکامل مارکسیسم

سه نکته ای را که لنین در مقدمه کتابش به عنوان موضوع عمده بحث در آغاز قرن بیستم مطرح کرده کماکان در مقابل پای ما قرار دارد:

خصلت و مضمون عمده تهییج سیاسی/ وظایف سازمانی ما/ نقشه برای ساختن همزمان و چند جانبه يك تشکل رزمنده سراسری.

لنین می گوید به تجربه متوجه شدیم که بر سر این سه نکته، دو گرایش کاملاً متفاوت در جنبش سوسیال دموکراسی روسیه شکل گرفته است و اختلافات موجود بر سر جزئیات نیست. این در حالی است که جریان اکونومیستی عمده آن دوران که نشریه رابوچایا دلو را بیرون می داد، این صف بندی را نفی می کرد و اختلافات را کم اهمیت تر از آنچه بود می دید. البته اکونومیستهای کنونی ما این چنین نیستند و اتفاقاً بر عمیق بودن اختلافات دیدگاهی موجود در جنبش تاکید می گذارند. علت این روحیه "تهاجمی" در اکونومیستها و رفرمیستها امروز جنبش چپ و کارگری را باید در شکست جنبش پرولتری در سطح بین المللی و تبلیغات گسترده بورژوازی جهانی جستجو کرد. برای مثال در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی، به سختی می شد جریان اکونومیستی را پیدا کرد که این چنین آشکارا نقطه نظرات خود را تبلیغ کند و برای اثباتش از تئوریهای علناً بورژوایی استفاده کند.

در همین بخش، لنین نکته ای را مطرح می کند که برای ما هم آموزنده است. او میگوید، اغتشاش اکونومیستها هنگام اجرای عملی دیدگاه های ما در ایسکرا نشان داد که ما به دو زبان مختلف صحبت میکنیم و برای فهم یکدیگر باید از الفبا شروع کنیم. باید مثال های بیشمار و مشخص بنزیم تا نشان دهیم که کل نکات اساسی مورد اختلاف ما با اکونومیستها چیست. ما هم به روشن کردن الفبای بحث و آوردن مثال های بیشمار و مشخص احتیاج داریم. در واقع ما به بحثهای اثباتی و استدلالی بیشتر احتیاج داریم تا پلمیک و جدل و مچ گیری صرف.

سپس لنین مثال خاص "آزادی انتقاد" را می گیرد و حول این بحث نشان می دهد که اختلاف بر سر این نکته، به مسائل بزرگتر و عمیقتری مربوط می شود. امروز اوضاع طوری است که ما با تقاضای "آزادی انتقاد" از اصول مارکسیسم روبرو نیستیم بلکه با يك حمله همه جانبه **تئوریک** چند ده ساله علیه مارکسیسم مواجهیم. حمله ای که با تحریفات و بهتان ها و ارانه "مثال های" تاریخی گوناگون همراه است.

این در حالی است که ما با ضرورت بررسی و جمع‌بندی نقادانه از تجارب تاریخی و جهانی پرولتاریا و مشخصاً انقلابات روسیه و چین هم روبرو هستیم و نکات مثبت و منفی را باید درست تشخیص دهیم و درسهای درستی از آنها برای شرایط متفاوت کنونی بگیریم. بنابراین ما مرز میان دفاع از اصول و نقد عمیق جوانب نادرست و محدودیتها در تاریخ گذشته که تا امروز جنبش ادامه یافته است را باید بفهمیم. باید بفهمیم که به چه چیزهایی باید انکا کرد، چه چیزهایی را باید کنار گذاشت و چه چیزهایی را باید با انکا به اصول تکامل داد.

لنین می گوید که وقتی جریانات مختلف درون سوسیال دمکراسی روس دیدگاه های خود را در مورد خصلت و مضمون تهییج سیاسی ارائه دادند به توضیح تفاوت های بین سیاستهای سوسیال دمکراتیک و سیاستهای تردیونیونی رسیدیم. و وقتی که دیدگاه های خود درباره وظایف سازمانی را ابراز کردند به توضیح تفاوت میان شیوه های آمانوری (غیرحرفه ای) که اکونومیستها را راضی می کند و سازمان انقلابیون رسیدیم که به اعتقاد ما واجب و ضروری است. شاید ما هم باید از همین روش برای توضیح اختلافات موجود استفاده کنیم. البته شاید هم بتوانیم از شیوه های آمانوری رایج شروع کنیم و نگرش و سیاست و ایدئولوژی پشت آن را توضیح دهیم. شاید بتوانیم از اکراه بخش بزرگی از جنبش نسبت به افشاگری از موضوعات و تحلیل های ضروری سیاسی شروع کنیم و مضمون طبقاتی فعالیتشان را توضیح دهیم.

لنین نقد خود را بر نشریه رابوچایا دلو متمرکز کرد. نشریه ای که به گفته لنین اکونومیسم پیگیر را نمایندگی نمی کرد. چرا؟ زیرا این نشریه بیان تزلزل و اغتشاش فکری ای بود که يك دوره کامل از تاریخ سوسیال دمکراسی روسیه را رقم می زد. ما هم باید بتوانیم در موقع نقد، جریان مناسبی را انتخاب کنیم که واقعا فشرده گرایش انحرافی نادرست غالب و رایج در جنبش خودمان باشد.

يك نکته که در زمان لنین جدید بوده ولی برای ما چنین نیست، **بین المللی شدن گرایشات** است. یعنی همه، معادل خود را در جنبش سوسیال دمکراسی کشورهای مختلف پیدا کرده اند. این بازتاب جهانی شدن سرمایه داری بود. یعنی در مقطع امپریالیسم، موضوعات مربوط به مبارزه طبقاتی بیش از گذشته یکسان و شبیه یکدیگر شد. و گرایشات مختلف، یکدیگر را در جنبشهای مختلف یافتند. به تئوریهای مشابه هم تکیه کردند و حتی در زمینه های عملی به پشتیبانی و حمایت از هم برخاستند.

طبقه کارگر هم به واقع يك طبقه واحد بين المللی با مسائل و معضلات مشترك تبدیل شد. بیشتر از زمانی که مارکس و انگلس شعار "**کارگران جهان متحد شوید**" را سر دادند. در دوره آنان، مشخصا در کمون پاریس

علیرغم شرکت کارگران از ملل گوناگون، مبارزه و دیدگاه و ایدئولوژی کارگران فرانسوی هنوز رنگ و بوی "ملی" داشت. امروز ما می توانیم و باید بیش از پیش به پشتوانه و دستاوردهای طبقه بین المللی خود در مبارزه با گرایشات رویزیونیستی، اکونومیستی و رفرمیستی تکیه کنیم.

خط رویزیونیستی آن دوران، **برنشتینیسیم**، نه فقط آشتی ناپذیری سوسیالیسم و لیبرالیسم، ایده دیکتاتوری پرولتاریا و "**هدف نهایی**" را نفی می کرد بلکه حتی دمکراسی براساس اراده اکثریت را دلیلی برنقی ثنوری مبارزه طبقاتی می دانست. ولی حالا جریاناتی که ما با آنان طرف هستیم مبارزه طبقاتی را آشکارا نفی نمی کنند. بالعکس ما را متهم می کنند که به اسم طبقه کارگر، مبارزه ای را که متعلق به این طبقه نیست به پیش برده ایم و می بریم. و مبارزه واقعی طبقه کارگر را تضعیف می کنیم و از حمایت آن سر باز می زنیم. این **يك مصاف ثنوریک** مشخص و **يك بررسی تاریخی تجارب جنبش و ارتباط حزب و مبارزه طبقاتی در پرتو این بررسی طلب می کند**. منظور این نیست که دنبال تیله های اینها بیفتیم، ولی باید در حد لزوم نشان دهیم که مبارزه طبقاتی به چه معناست و منافع طبقاتی چگونه مطرح و تامین می شود.

لنین نکته مهمی را در جدل با مدافعان "آزادی انتقاد" مطرح میکند به این مضمون که دست اندر کاران علم وقتی از آزادی دیدگاه ها صحبت می کنند برای این نیست که دیدگاه های نو، شانه به شانه دیدگاه های کهنه بایستند. بلکه **هدف آنان نشانیدن ایده های نو به جای ایده های کهنه در علم است**. این بحث در مبارزه طبقاتی هم کاربرد دارد. بحث لنین علیه بحث النقاط گرایی و مخرج مشترك گرفتن از خطوط متضاد برای رسیدن به وحدت است. مساله، ترکیب نکات مختلف خطوط مختلف با یکدیگر نیست؛ بلکه مبارزه خطوط و سنتز این مبارزه است. یعنی غلبه و تکامل خط صحیح در جریان این مبارزه. امروز یکی از گرایشات زبانبار در جنبش ما، به ویژه در بین جوانان، النقاط گرایی تحت عنوان آزادی فکر و مبارزه با دکماتیسیم است. فکر میکنند که خط صحیح حاصل جمع نکات مثبت و مستدلی است که در جریانات مختلف وجود دارد. این گرایش بر این بحث غلط استوار است که: همه به نوعی حق دارند؛ یکی اینجا و دیگری آنجا.

با این تصور که معیاری برای تعیین درست بودن يك خط و غلط بودن خط دیگر در دست نیست و اینگونه مرزبندی کردن ها دکماتیستی و یا سکتاریستی است. لنین مطرح میکند که رابوچایا دلو از طبقاتی دیدن جریانات و خطوط مختلف درون جنبش سوسیال دمکراسی ابا دارد. و معتقدست که کل نیروهای این جنبش منجمله سرسخت ترین برینشتینی ها هم به دنبال منافع طبقه پرولتر و رهایی سیاسی و اقتصادی طبقه هستند. این نوع تفکر در جنبش ما نیز به ویژه بعد از فروپاشی شرق رواج پیدا کرده است. این تفکر معمولا متعلق به گرایش هایی است که بیشترشان قبلا شوروی را کشوری سوسیالیستی و در اردوی طبقه کارگر جهانی به حساب می آوردند. اینان به نوعی می گویند که همه ما چپ هستیم. درست برخلاف گذشته که همین ها، نیروهای موجود را بر اساس صف بندی بین المللی و دوری و نزدیکی با بلوک شرق به پرولتری و بورژوایی تقسیم می کردند. اینان به علت سرخوردگی از فروپاشی بلوک شوروی و جمع بندی ناقصی که از علل این واقعه دارند و مساله را به توتالیتاریسم و عدم وجود دمکراسی در حزب و دولت شوروی ربط می دهند، برای جلوگیری از تکرار اشتباهات گذشته، فراخوان جبهه متحد چپ را می دهند. اوائل دهه ۱۹۹۰ که حزب کار برزیل بر مبنای همین دیدگاه تشکیل شده بود و عملا جبهه ای را از هواداران شوروی سابق و عناصر تروتسکیست و مائوئیست سابق حول يك برنامه رفرمیستی - پارلماناریستی گرد آورده بود، برخی از نیروهای جنبش چپ ایران هم الگوی ایجاد چنین حزبی را در مقابل خود قرار دادند که به جایی نرسید. این گرایش نه فقط نیازی به روشن کردن خطوط ایدئولوژیک - سیاسی برای اتحاد اصولی نمی بیند بلکه این کار را مضر و سکتاریستی تشخیص می دهند.

بخش دوم: درباره مارکسیسم علنی

لنین وجود يك دوره مارکسیسم علنی را به عنوان یکی از دلایل ناهمگونی خطی در جنبش سوسیال دمکراسی روس و زمینه های رشد و رواج اکونومیسم مطرح می کند. اگرچه در جامعه ما، آن نوع مارکسیسم علنی به مثابه يك دوره تاریخی مشخص وجود نداشته ولی مهم است که به تحولات بعد از دوم خرداد از این زاویه نگاه کنیم. انتشار کتاب ها و مقالات مارکسیستی و چپ که بخش قابل توجه آن (غیر از برخی آثار کلاسیک) در چارچوبی رفرمیستی و رویزیونیستی قرار داشت، نسل جوان تشنه آگاهی مارکسیستی را به شکل خاصی تربیت کرده است.

مشخصه دیدگاهی این نسل جوان، التقاط گرایی، ابهام بر سر اصول پایه ای مارکسیسم، و مشخصا دوری جویی و تردید بر سر مقوله دیکتاتوری پرولناریا و قهر انقلابی است. همانطور که لنین با تأثیرات معین مارکسیسم علنی بر مبارزان سوسیال دمکرات به ویژه جوانان روبرو بود، ما نیز با تأثیرات معین دیدگاه های بورژوازی در قالب چپ روبرو هستیم که باید به آن پاسخ مناسبی بدهیم.

لنین در همین بخش نکته عام مهمی را در مورد ضرورت ائتلاف های موقتی مطرح می کند. او می گوید که ائتلاف با مارکسیستهای علنی در آن دوره را نباید غلط تلقی کرد. می گوید که اغتشاش فکری سوسیال دمکراسی در سالهای بعد نتیجه آن ائتلاف نبود. لنین این تحلیل را تنگ نظرانه می داند و مطرح می کند که فقط کسانی که از خود مطمئن نیستند از ائتلاف های موقتی می ترسند؛ حتی با افراد غیر قابل اتکا. لنین ادامه می دهد که هیچ حزب سیاسی بدون چنین ائتلاف هایی نمی تواند به حیات خود ادامه دهد. سوال اینجاست که چرا؟ ریشه بحث به اینجا برمی گردد که طبقات در جامعه به هم پیوسته اند و هیچ طبقه ای نمی تواند به طور مجرد و بدون تماس با بقیه منافع و برنامه طبقاتی خود را به پیش برد. یعنی در جامعه مرتبا با تناسب قوای طبقاتی معین و در حال تغییری روبرو هستیم. صف بندی های طبقاتی معینی بر اساس تضادهای مرحله ای انقلاب (تضاد اساسی حاکم بر کل پروسه و تضادهایی که در هر مرحله عمده می شوند) به وجود می آید. تحت تأثیر تحولات و جابجایی های سیاسی، نیروهای سیاسی تجزیه و قطب بندی می شوند. يك صف بزرگ دوستان و دشمنان وجود دارد؛ ولی نیروهای بینابینی و در حال گذر از يك قطب به قطب دیگر نیز همیشه هستند و در هر مقطع باید تشخیص داد که چه کسانی را می توان متحد کرد و برای این اتحاد یا ائتلاف (هر چند موقتی) برنامه داشت. پیشبرد برنامه و اهداف عملی در هر مرحله، گذر موفق از مراحل تاکتیکی مبارزه، در گرو این تشخیص صحیح و تلاش مناسب است. این پایه مساله است. ولی این بحث نیز همیشه مطرح بوده که زمانی می توانیم وارد يك ائتلاف موقت شویم و سود ببریم که نیروی کافی برای حفظ استقلال خود را داشته باشیم. این نیروی کافی را باید درست معنی کرد. آیا منظور کمیت معینی از نیرو است؟ یا کیفیت معینی؟ در درجه اول داشتن انسجام ایدئولوژیک و سیاسی در قالب يك نقشه و برنامه صحیح و روشن است که پیش شرط هر ائتلافی است. تشخیص امکان و ضرورت ائتلاف نیز در گرو چنین پیش شرطی است.

در غیر این صورت، می توان برای پیشبرد يك خط سازشکارانه، هر کور سوپی را زمینه ائتلاف دید و هر حرف فریبکارانه ای را دلیلی برای نزدیکی با این یا آن جریان طبقاتی قلمداد کرد.

يك جنبه از بحث اکونومیستها که نگرش طبقاتی غیر پرولتری آنان را به خوبی منعکس می کرد این بود: آنان می گفتند بگذارید کارگران مبارزه اقتصادی را جلو ببرند (در واقع مبارزه تریدیونیونی را) و روشنفکران مارکسیست با لیبرال ها برای مبارزه سیاسی به هم پیوندند. آنان فعالیت تریدیونیونی را برای انجام وظیفه اول جلو می گذاشتند و مبارزات قانونی را برای انجام وظیفه دوم. همین نگرش به شکلی دیگر در گفته یکی از اکونومیستها به لنین منعکس میشد که: **"دعواهای تنوریک، عدم توافقات جناحی، سوالات گسترده سیاسی و نقشه های سازماندهی انقلابیون را به افراد خارج از کشور بسپارید. کانون توجه ما باید جنبش طبقه کارگر، کارگران و تشکل های محلی ما باشد. بقیه چیزها فقط آموزه پردازی است. بهای بیش از حد دادن به ایدئولوژی است."**

حدا از جنبه رفرمیستی که در این بحث اکونومیستها مشهود بود، این نگرش ایدئولوژیک را هم ارائه می دادند که عرصه کارگران (توده ها) اقتصاد است و عرصه سیاست و ایدئولوژی را باید به روشنفکران سپرد. این به هیچ وجه به معنی امتیاز ویژه قائل شدن برای کارگران نیست که گویا عرصه عمده یعنی اقتصاد و تولید (زیربنا) را به آنان سپرده اند و روشنفکران را به روبنا ارجاع داده اند. برعکس. این نشانه کم بها دادن به توان و نقش تعیین کننده ای است که طبقه کارگر باید در تولید فکر، در اداره جامعه بشری و حرکت در جهت کسب توانایی رهبری طبقات مختلف در همه عرصه ها بازی کند. در اینجا از بحث تفکیک مصنوعی میان روشنفکران پرولتر و طبقه کارگر (شبه کاری که گرایش آنارکو سندیالیستی انجام می دهد) می گذریم و بحث را به این دیدگاه بورژوازی محدود می کنیم که يك نوع تقسیم کار ابدی بین کارگران یدی و کارگران فکری قائل است و سیاست و ایدئولوژی را عملاً به عرصه انحصاری روشنفکران تبدیل می کند. این گرایش اکونومیستی در دوران بعد از انقلاب سوسیالیستی در روسیه و سپس در چین به شکل دیگری خودنمایی کرد. برای نمونه ترتسکی و بعداً بورژوازی نوحاسته رویونیویست در بلوک شرق، وظیفه اصلی توده کارگران را تولید در خدمت نظام سوسیالیستی معرفی می کردند. در ایران بعد از انقلاب ۵۷ نیز مخالفان مارکسیسم انقلابی همین دیدگاه را تبلیغ می کردند.

هنوز هم بسیاری از روشنفکران چپ قادر به درک اهمیت درگیر شدن توده های کارگر و زحمتکش در مجادلات ایدئولوژیک و فلسفی نیستند و چنین تلاشی را در دوران سخت و پیچیده سوسیالیسم با معضلات اقتصادی و فشارهای بورژوازی بین المللی که به همراه دارد، بی فایده می دانند. در واقع حرف دلشان اینست که: توده ها اینکاره نیستند دست از سرشان بردارید!

لنین در مواجهه با وضعیتی که در جنبش سوسیال دمکراتیک پیش آمده و گرایش انحرافی رایج یعنی اکونومیسم، فراخوان از سر گرفتن فعالیت تئوریک که در دوره مارکسیسم علنی آغاز شده را می دهد و می گوید که حالا باید در شرایط مخفی این کار را پیگیری کرد. یعنی شرایط مخفی و ویژگی هایش دلیلی بر بی توجهی به فعالیت تئوریک نیست. لنین رشد موفق جنبش را در گرو پیشبرد این وظیفه می داند. او مشخصاً فراخوان مبارزه با سیاست "انتقاد قانونی" (رفرمیستی و شاید هم علنی گرایانه) را می دهد چون معتقد است که این سیاست به میزان زیادی باعث انسداد فکری مردم می شود یعنی راه افکار بلندپروازانه، نقشه های دوراندیشانه، آزاد شدن انرژی و شور و شوق مبارزاتی و ابتکار عمل انقلابی آنان را می بندد. لنین فراخوان مبارزه با اغتشاش فکری و تزلزل در جنبش عملی را می دهد و در جایی عنوان می کند که نه فقط بخشی از رهبران حزبی سوسیال دمکراسی بلکه گروهی از کارگران رهبر عملی مبارزات هم پیرو اکونومیسم شده اند. لنین می گوید با هر تلاش عامدانه یا ناآگاهانه ای که در جهت تضعیف برنامه و تاکتیک های ما صورت می گیرد باید مبارزه کرد. فراخوان های لنین به کار امروز ما هم می آید.

بخش سوم: جایگاه تئوری

لنین در بخشی که به نظرات انگلیس در مورد اهمیت تئوری اشاره دارد، عمدتاً می خواهد رابطه تئوری و عمل انقلابی از یک طرف، و رابطه تئوری با ایدئولوژی و دیدگاه منسجم طبقاتی از طرف دیگر را نشان دهد. اگر بخواهیم به شرایط آن دوران جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه اشاره کنیم و با شرایط خودمان مقایسه ای انجام دهیم، باید بگوییم که در روسیه اکونومیستها کاملاً به کار تئوریک بی توجه بودند که به قول لنین این در واقع هم بی توجهی به اهمیت تئوری بود و هم بی توجهی به وظایف عاجل. سوالات در سطح جنبش سوسیال دمکراتیک اروپا بسیار بود ولی اکونومیستها به فکر پاسخگویی به این سوالات نبودند. به نظر می آید که اکونومیستهای فعلی خودمان توجه بیشتری به تئوری نشان می دهند.

لااقل ادعای فعالیت تئوریک دارند. یعنی نظرات اکونومیستی رفرمیستی را با ظاهری تئوریکتر به جنبش ارائه می دهند. به منابع بین المللی هم نظران خود بیشتر رجوع می کنند. بخش بزرگ فعالیت تئوریک اینان به مقابله تئوریک با تئوری انقلابی مارکسیستی برمی گردد و البته آموزه های رهبران انقلابی طبقه کارگر را به شکل های مختلف زیر سوال می برند یا بی اهمیت جلوه می دهند. بنابراین ما در بحث با این گرایش، باید وارد مباحث تئوریک هم بشویم و بدون اینکه دنبال تپله های نامربوط یا تهمت هایی که به تجارب انقلابات گذشته می زنند بیفتیم، مضمون تئوریهایشان و تاثیر این تئوریها بر مبارزه طبقاتی و پراتیک انقلابی را توضیح دهیم.

گرچه در شکل، حالا با بحث "آزادی انتقاد" به سبک اکونومیستهای روس روبرو نیستیم و سالهاست که این قبیل جریانات بدون نیاز به توجیه "آزادی انتقاد" علناً علیه پایه های اساسی مارکسیسم شمشیر کشیده اند، ولی مضمون و نتیجه فعالیت تئوریک اینان خیلی شبیه به نتیجه "آزادی انتقاد" اکونومیستهای دوران لنین است. به قول لنین این شعار به النقاط گرای و بی اصولی در نیروهای جنبش سوسیال دمکراتیک دامن می زد. در جنبش ما نیز این دو پدیده به شدت رواج یافته است. به ویژه در میان نسل جوان چپ، النقاط گرایی بیداد می کند و برای رفع این بیماری، مبارزه مشخصی باید انجام شود.

در اینجا لازم است بر شرایطی که بر اهمیت تئوری می افزاید، از دید لنین، تاکید بگذاریم چون برای ما هم بسیار **درس آموز** است. لنین می گوید:

- حزب در مرحله تشکیل است و چارچوبش تازه ترسیم شده و هنوز مرزبندی هایش با سایر گرایشات که می توانند جنبش را به بیراهه بکشاند مشخص نیست. (مرزبندی های اصولی به مرزبندی بخش مهمی از جنبش تبدیل نشده است. یعنی هنوز يك قطب شکل نگرفته است.)
- در این شرایط، هر خطای کوچکی می تواند کار را به جاهای باریک بکشد.
- بیهوده و سطحی انگاشتن مجادلات حزبی، نشانه **کوتاه بینی** است.
- جنبش سوسیال دمکراتیک يك جنبش بین المللی است و فقط در صورت استفاده از **تجارب سایر کشورها** می تواند موفق باشد.

استفاده به معنی کپی برداری یا اجرای مو به موی آن تجارب نیست بلکه رفتار نقادانه با آنها و آزمودن مستقلانه آنهاست. این کار مهارت می خواهد.

به نظر می آید که ما بیشتر از اینکه با کپی برداری روبرو باشیم با نغی غیر دیالکتیکی و برخورد خصمانه به این تجارب و یا بی توجهی ناسیونالیستی نسبت به آنها روبرو هستیم. یعنی يك وظیفه مشخص در دفاع از آن تجارب و ترویج دستاوردها و جدا کردن جوانب مثبت و منفی آنها بر دشمنان قرار گرفته است. هرچند که نکته

"رفتار نقادانه و آزمودن مستقلانه" به هیچ وجه نباید تحت پوشش دفاع از تجارب گذشته، پشت گوش انداخته شود.

برای انجام کارهای بزرگ نیاز به يك زرادخانه تجارب ثنوريك - سیاسی و انقلابی است. انجام وظایف بیسابقه سیاسی و تشکیلاتی نیاز به حزبی دارد که تحت هدایت پیشرفته ترین ثنوری قرار داشته باشد.

به قول انگلس، مبارزه ثنوريك یکی از سه مبارزه بزرگ پرولتاریا است: **سیاسی - اقتصادی - ثنوريك**. انگلس تاکید می کرد که درك ثنوريك بالای کارگران آلمان عامل جا افتادن **سوسیالیسم علمی** در میان آنان بود. نکته مهمی که لنین در مورد این مبارزه سه جانبه ذکر می کند را باید در کلیه فعالیت های انقلابی که بر مبنای يك استراتژی واحد انجام می شود مد نظر قرار داد. او می گوید که این سه مبارزه در هماهنگی و ارتباط متقابل و سیستماتیک با یکدیگر بوده و يك نهاجم متحد المركز را شکل می دهد. این جریان واحد است که جنبش را قدرتمند و شکست ناپذیر می کند. روشنتر بگویم، مبارزه ثنوريك اگر چه يك وظیفه خاص انقلابی است ولی وقتی موثر است که در ارتباط متقابل و در هماهنگی با سایر وظایف مبارزاتی انجام گیرد. مساله این نیست که امروز مارکس را بخوانیم بهتر و مفیدتر است یا آموزگاران و رهبران بعدی پرولتاریا را. **بحث بر سر چگونه خواندن، در ارتباط با چه کاری خواندن، و توانایی سنتز کردن ثنوری ها در يك پراتیک انقلابی است.**

لنین روی نکته ای انگشت می گذارد که شاید بدیهی به نظر بیاید ولی تاریخ به ما نشان داده که يك انحراف و ناروشنی عمومی و کهنه بر سر همین نکته وجود داشته و دارد.

او می گوید که به سوسیالیسم باید به مثابه علم نگاه کرد و مداوماً آن را آموخت و در پراتیک آن را محک زد و تکامل داد و نو کرد. لنین می گوید که رهبران وظیفه دارند بر سر مسائل مختلفی که مرتباً ظاهر می شوند به يك درك روشن تئوریک برسند و برای اینکه علمی به مساله برخورد کنند باید خود را از نفوذ مقولات یا عبارات سنتی که از جهانی بینی کهنه برمی خیزد آزاد کنند. مقولات سنتی، فقط به تئوریهای شناخته شده بورژوازی یا فنودالی محدود نمی شود. چه بسا همان دیدگاه ها در قالب چپ ارائه شود. چه بسا تئوریهای مارکسیستی که به علت تغییر و تحولات در شرایط مادی دیگر کارایی ندارند یا اینکه پیشرفت عمل، نادرستی شان را به اثبات رسانده است. اینها را باید تشخیص داد و

کنارشان گذاشت. مثلاً همانطور که لنین، این نگرش کهنه شده دوران مارکس و انگلس را که انقلاب از کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری نظیر انگلستان آغاز می شود با تشخیص پدیده امپریالیسم کنار گذاشت و تزه های جدیدی را تدوین کرد. و یا بحثهای مانو در مقابل نگرش نادرست و متافیزیکی استالین از سوسیالیسم و خاتمه مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی.

با وجودی که بحث چه باید کرد حول مساله اکونومیسم و وظایف و نقشه انقلابیون پرولتر است، اما در گوشه هایی از آن به نکات مهم و جالب توجهی برمی خوریم که گویا برای سالها بعد، بعد از دوران لنین، نوشته شده است. مثلاً لنین در زمینه وظیفه تاریخی سوسیال دمکراسی روس در سازماندهی انقلابی که می تواند پیشتاز انقلاب جهانی شود ناگهان به این نکته اشاره می کند که به نفع جنبش نیست که کارگران يك کشور معین در راس این جنبش بین المللی قرار بگیرند. ظاهراً لنین در این بخش به جایگاهی که می تواند به حزب سوسیال دمکراتیک روسیه در صورت پیروزی انقلاب روس داده شود اشاره دارد. ظاهراً يك پیشگویی عجیب در مورد کمیترن و جایگاه رهبری کننده حزب شوروی در آن است. مسلماً لنین پیشگو نبوده و آینده خودشان را هم نمی توانسته ترسیم کند. ولی يك چیز را در عمل تجربه کرده بوده. آنان در انترناسیونال دوم عضو بودند و سنگینی جایگاه حزب سوسیال دمکرات آلمان با همه "غول های تئوریکش" را در آن تشکیلات حس می کردند. لنین می دانست که اگر يك حزب قدرتمند به امتیازات ویژه ای در بین احزاب پرولتری دنیا دست پیدا کند و این امتیازات بخواهد به تحمیل خط و مشی و استراتژی و تاکتیک های مورد نظر حزب بالادست بر احزاب پایین دست بینجامد، چه مشکلاتی در راه پیشبرد پروسه انقلاب در هر

کشور ایجاد می شود. رهبری ایدئولوژیک و سیاسی در بین نیروهای سوسیال دمکرات با اعمال فشار و نفوذ با استفاده از جایگاه و امتیازات رسمی و حقوقی و حق وتو و امثالهم فرق دارد.

يك نکته که در ترویج بحث چه باید کرد و دیدگاه لنین در شرایط کنونی باید در نظر گرفت اینست که بسیاری از جریانات و افراد منتسب به جنبش چپ، بحثهای لنین را قبول ندارند، خیلی ها اصلاً تکاملات لنین را نفهمیده اند و موضوع عصر امپریالیسم را درک نکرده اند، خیلی ها بحث را به مارکس محدود کرده اند و درکشان از مارکسیسم علمی نیست یعنی معتقد نیستند که باید تکامل پیدا کند و نقادانه به آن برخورد شود.

بنابراین ما در تلاش برای پیشبرد بحثهای لنین نمی توانیم مثل قدیم با آوردن نقل قول از کتاب چه باید کرد، بقیه ای را محکوم کنیم که لنین را قبول ندارند. چون خودشان هم اعلام می کنند که قبول نداریم حالا حرف حسابتان چیست؟ يك جنبه دیگر هم اینست که جنبش ما به بحث پلمیکی عادت کرده و نه به بحث اثباتی. در این دوره باید استدلالی تر صحبت کنیم تا نقل قولی. باید درست بودن دیدگاه های چه باید کردی و نادرست بودن گرایشات اکونومیستی و تاثیر و نتیجه هر يك را با مثال های بسیار و روشن جلو بگذاریم. به نوعی باید مثل خود لنین به هنگام نوشتن چه باید کرد عمل کنیم. وقتی که لنین چه باید کرد را نوشت، او را در جنبش سوسیال دمکراسی رهبری اصلی به حساب نمی آوردند. در آن جنبش "غول های" تئوریک مثل کائوتسکی وجود داشتند. بحثی که لنین مطرح می کرد هم به هیچ وجه يك بحث رایج و مقبول نبود. این بحث، پایه دیدگاه حزب لنینی است که آن موقع هنوز شکل نگرفته بود. در واقع لنین **خلاف جریان شنا** می کرد. و همانطور که بعدها اثبات شد، بخش بزرگی از جنبش سوسیال دمکراسی اروپا منجمله حزب آلمان که در راس این جنبش قرار داشت، به گرایشات رفرمیستی مبتلا بود. ولی موقعیت لنین باعث نشد که از دامن زدن به مبارزه تئوریک ضروری برای پالایش جنبش و ریختن شالوده صحیح برای حزب پیشاهنگ باز بماند. از روش بحث لنین در مبارزات جاری باید آموخت.

بخش چهارم : اشتراك اكونوميسم با تروريسم

در بخش بعدی چه باید کرد، به بحث لنين پيرامون نقاط اشتراك اكونوميسم با تروريسم می رسيم. اين را باید توجه داشت که منظور لنين از تروريسم گرايشی در میان انقلابيون روسيه در سالهای پایانی قرن نوزده و سالهای آغازین قرن بیست بود که از طريق ترور صاحب منصبان رژیم تزاری قصد برانگیختن توده های زحمتکش به انقلاب را داشت. از این نظر می توان آنچه از سوی لنين تروريسم خوانده می شود را مشابه گرايش بين المللی مشی چریکی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دانست. البته تفاوت هایی هم در میان بود. مثلاً اینکه جریان سوسیال رولوسیونرهای روس اصولاً خود را سوسیال دمکرات نمی دانستند و ادعای نمایندگی و رهبری طبقه کارگر را نداشتند. بسیار کمتر از جریان چریکی چپ بحثهای خود را تئوریزه می کردند. برخلاف تئوريسين های مشی چریکی اصراری به رجوع از آموزش های مانو و لنين برای مارکسیستی کردن مشی چریکی

نداشتند. بعلاوه در صحنه عمل نیز ما با يك نوع تروريسم خشك و سر راست نظیر روسيه روبرو نبوديم. بلکه آمیزه ای التقاطی از تبلیغ مسلحانه و اشاعه نظرات اكونوميستی و مواضع انقلابی و چپ پیش روی ما بود که با کتاب های تئوریک رهبران پرولتاریا تکمیل می شد. به همین خاطر تشخیص صحیح این گرایش و مقابله با آن پیچیده تر از گرایش تروريستی در روسيه بود. هر چند که بنیان های فکری آن در ارتباط با نقش پيشاهنگ و توده، حزب و مبارزه مسلحانه، شرایط عینی و تاثیر عنصر ذهنی، با تفکرات سوسیال رولوسیونرها در يك جهت قرار میگرفت.

ضمناً همینجا باید به يك نکته مهم دیگر هم توجه کنیم و آن بی توجهی به ضرورت قهر و جنگ انقلابی است که معمولاً به هنگام نقد و طرد تروريسم در روسيه و یا مشی چریکی در جنبش های دیگر بروز کرده است. یعنی مخالفت با برداشت خام از عنصر قهر انقلابی، با تاکتیک های بی ثمر مسلحانه و با اراده گرای مسلط بر تئوریهای چریکی، در بسیاری موارد به نفی ضرورت قهر انقلابی، نفی استراتژی جنگ انقلابی و هر شکلی از تاکتیک مسلحانه، و نفی نقش تعیین کننده ای که عنصر ذهنی می تواند در شتاب بخشیدن به فرایند انقلابی بازی کند، انجامیده است. این گرایش را به شکل فرموله در نقد ضدانقلابی حزب توده به جریان چریکی دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در ایران دیده ایم که اتفاقاً با رجوع به لنين هم

صورت میگرفت. یا حتی نقدهایی که در میان کمونیستهای ایرانی مخالف رویزیونیسم خروشچفی به مشی چریکی صورت گرفت، تصویر مکانیکی و فرایند یکسان و الگو واری از به راه انداختن قیام انقلابی را می دیدیم که شرایط ثابتی را برای ضرورت دست زدن به مبارزه مسلحانه در ذهن داشت.

اما لنین درجه باید کرد مساله را از اینجا شروع میکند که تروریسم و اکونومیسم برخورد یکسانی به مساله آموزش فعالیت انقلابی دارند. یا در واقع هر دو به این مساله بهایی نمی دهند. در نتیجه نقشه و برنامه معینی برای انجام اینکار در میان توده های کارگر و سایر قشرهای مردم نمی ریزند. کرنش به خودروپی و دنباله روی از جنبش خودبخودی در هر دو مشترک است. حتی اگر در ظاهر يك معتقد به مشی چریکی دست به فداکاریهای فردی بسیار بزند و یا يك معتقد به خط اکونومیستی پیگیری بیشتری در برقراری ارتباط با توده ها و زندگی کردن و نشست و برخاست با کارگران از خود نشان دهد.

لنین در بحث کرنش به خودروپی به يك وجه دیگر هم اشاره دارد و آن، کرنش معتقدان به تروریسم در مقابل خشم پر شور روشنفکران است. یعنی يك گرایش بسیار قوی و ملموس که در مقطعی می تواند يك نیروی سیاسی را وادار به پاسخگویی کند و برای جلب نظر و بسیج این نیروی اجتماعی از نگرش و عمل مورد علاقه آنان پیروی کند. معنایش اینست که مشی چریکی بازتاب جهانیابی قشر معینی از جامعه یعنی بخشی از خرده بورژوازی است و درك قهرمان گرایانه این قشر از تاریخ و انقلاب را هم منعکس میکند.

در روسیه، اکونومیستها (شاید نه همه آنها) در مقطعی از تروریستها حمایت کردند. نه اینکه حامی عملیات تروریستی باشند. بلکه بیشتر از این نظر که مبارزه اقتصادی، کار کارگران است و مبارزه انقلابی، کار روشنفکران. در عین حال، خود اکونومیستها هم گاهی بعد از وقوع ترورها تهییج می شدند! و اثرات مثبت روحی و ذهنی عمل تروریستی را بر خود احساس می کردند. این شاید دلیلی باشد برای اینکه بالاخره ترور هم تاثیرات برانگیزاننده ای به روی جامعه دارد!

لنین در نقل قولی از نویسندگان برنامه اکونومیستی "که ردو" چنین می نویسد: "مبارزه اقتصادی کارگران را علیه رژیم سیاسی برپا کنید و بگذارید روشنفکران مبارزه سیاسی را هدایت کنند."

لنین این جداسازی طبقاتی را بارها در چه باید کرد افشا میکند. چرا که این بیان يك نگاه بورژوازی به طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی است. این دیدگاه هیچگاه توده ها را قادر به رهبری سیاسی يك جنبش یا يك جامعه نمی بیند. در واقع لیاقت این کار را در توده ها نمی بیند و بر تقسیم کاری که زاینده جامعه طبقاتی است و سیاست و رهبری را به نخیکان وامی گذارد مهر تایید می نهد. این نقطه مشترك همه گرایشات بورژوازی است. عین همین گرایش را رویزیونیستها در شوروی و چین ابراز می کردند. در جریان وقوع جنبش های توده ای دهه ۱۹۶۰ در چین، رویزیونیستها روسی و چینی به این نقطه مشترك رسیدند که کارگران را به جنبش سیاسی کشاندن و به خیابانها آوردن فقط به هرج و مرج می انجامد. آنان معتقد بودند که در سوسیالیسم، این فقط حزب است که به امور سیاسی می پردازند. کار توده کارگران، تولید کردن است و بس. چرا که دولت و حزب نماینده و تامین کننده منافع آنهاست و نیازی نیست که خودشان مستقیما درگیر سیاست شوند و امور را بدست بگیرند.

بد نیست در مورد استدلالی که لنین در رد جنبه برانگیزاننده ترور می آورد کمی بحث کنیم. لنین می گوید آیا در زندگی روسیه به حد کافی جنایت وجود ندارد که نیازی به خلق "محرک های ویژه" نباشد؟

این سوال مطرح است که آیا فقط جنایات بی شمار نظام طبقاتی است که توده ها را به مبارزه برمی انگیزد و زمینه ارتقاء آگاهی سیاسی و انجام تربیت سیاسی آنان می شود؟ آیا مقاومت موثر و مبارزات قدرتمند خود مردم در عرصه ها و مناطق مختلف، چنین نقشی را بر ذهنیت کل توده ها بازی نمی کند؟ یعنی تجربه غیر مستقیم سیاسی یا انقلابی را نمی توان یکی از عوامل گسترش و تعمیق آگاهی انقلابی توده ها به حساب آورد؟ به مثال جنبش مسلحانه کردستان بعد از انقلاب ۵۷ نگاه کنیم که تاثیر آگاهی بخش و توهم شکنی بر توده های سایر مناطق ایران داشت. یا حتی تاثیر مبارزات و انقلابات فرامرزی، مثل ویتنام و فلسطین بر افکار عمومی کشورهای دیگر را در نظر بگیرید. تاکید بر این نکته فقط برای اینست که برانگیختگی توده ها را به موارد ستمگری و جنایت محدود نینیم و برای مقاومت و مبارزه به عنوان يك عامل مهم عینی در این زمینه نقش قائل شویم.

بخش پنجم: ضرورت تبلیغ همه جانبه در بین اهالی

لنین در سالهای آغازین قرن بیستم، عاجلترین وظیفه سوسیال دمکراتها را سازماندهی تبلیغات همه جانبه سیاسی تشخیص می دهد. و البته این را نه یک کار در خود، بلکه ابزاری برای یک هدف بزرگتر می بیند: رفع نیاز طبقه کارگر به آگاهی سیاسی و تربیت سیاسی و انجام وظایف سوسیال دمکراتیک در ارتباط با سازماندهی انقلاب اجتماعی.

مهمترین استدلالات چه باید کرد در ضدیت با خط اکونومیستی به شکلی که امروز با آن مواجه هستیم در همین بخش از کتاب آمده است. لنین در اینجا نه فقط بار دیگر بر این واقعیت تاکید می گذارد که آگاهی سیاسی طبقاتی کارگران را نمیتوان از درون یعنی از مبارزه اقتصادی آنان تکامل داد بلکه خاطر نشان می کند که آگاهی سیاسی طبقاتی فقط در حیطه مناسبات همه طبقات و قشرها با دولت و حکومت، در حیطه مناسبات متقابل بین همه طبقات می تواند به دست آید.

او می گوید که برخلاف دید اکونومیستها، مساله فقط بردن آگاهی بین نوده کارگران نیست. بلکه سوسیال دمکراتها باید بین همه طبقات اهالی بروند و واحدهای ارتش خود را در همه جهات بسازند. (این نکته خلاف همه تئوری ها و پراتیک به اصطلاح ضد پوپولیستی است که برای دوره ای در جنبش چپ ایران باب بود و کماکان بسیاری از فعالین این جنبش متأثر از آن هستند.)

بین همه طبقات اهالی رفتن و ارتش خود را در همه جهات ساختن، از زمین تا آسمان با نگرش و عملکرد اکونومیستهای "واقع بین" شده جنبش ایران در سال های اخیر تفاوت دارد. اینان تحت فشار تحولات فهمیده اند که باید به همه طبقات و جنبشهای اجتماعی پردازند. ولی یکم این کار را با یک رویکرد رفرمیستی انجام می دهند. یعنی این ارتباطات اجتماعی و شعارهای عمومی را می خواهند در خدمت یک استراتژی رفرمیستی قرار دهند. ثانیاً دورنما و چارچوب محدودی را برای منافع هر قشر و طبقه در نظر دارند (مثلاً می توان به نحوه برخورد اینان به مساله زن نگاه کرد). ثالثاً در تعیین متحدان و دور و نزدیک بر اساس یک دورنمای بورژوازی جلو می روند؛ یعنی به قشرهایی بیشتر می پردازند که مدرنیسم بورژوازی را نمایندگی می کنند.

تصویری که لنین از محدود نگری محافل سوسیال دمکرات در اواخر قرن نوزدهم ارائه می دهد انگار از روی بیماریهای رایج در جنبش ما نوشته شده است: محافلی که فقط به موضوعات کارخانه یا همدستی حکومت با کارفرمایان و یا اختناق پلیسی در محیط های کارگری می پردازند. در میننگ های کارگری خارج از این محدوده صحبت نمی شود یا به ندرت صحبت می شود. در زمینه تاریخ جنبش انقلابی و مسائل سیاست داخلی و خارجی حکومت، مسائل تکامل اقتصادی کشور و جهان، موضع طبقات گوناگون در جامعه مدرن و امثالهم خیلی کم سخنرانی و بحث می شود.

این محدودنگری نتایج معینی ببار می آورد. همانگونه که در مورد جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه به بار آورد و باعث عقب ماندن عناصر آگاه از جنبش خودبخودی شد. یا همین وضعیتی که بعد از حداقل يك دهه فعالیت عناصر و محافل مبتلا به اکنومیسیم در جنبش چپ ایران حاکم است. تفاوت بر سر اینست که ما میخواهیم رهبر سیاسی انقلاب پرولتری و تریون توده ها باشیم یا يك منشی اتحادیه صنفی.

مقایسه لیکنخت بزرگ با نایت تریدیونیونیست این تفاوت را آشکار می کند. نایت به تدوین مطالبات فوری پرولتاریا و ارائه ابزار برای تحقق آنها می پرداخت. ولی لیکنخت علاوه بر اینها، ایده های درخشان و کامل را ترویج می کرد. نشریه اش را به ارگان اپوزیسیون انقلابی تبدیل کرده بود و وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور را از دریچه منافع بخشهای مختلف اهالی افشا می کرد.

يك سوال: آیا کمونیستها به مساله ارتباط با قشرها و طبقات اجتماعی به عنوان يك ضرورت یا اجبار برخورد میکنند؟ آیا توجه به خواسته ها و منافع متحدان انقلاب را تحت فشار شرایط انجام می دهند؟ یعنی فرضا اگر فشار شرایط نباشد این منافع را در نظر نمیگیرند و جایی که زورشان می رسد این منافع را از قشرها و طبقات غیر پرولتر سلب میکنند؟ ما در چه باید کرد با پاسخ این سوالات به شکل مستقیم روبرو نیستیم. ولی سرخ هایی از این بحث را لنین در این اثر و بعدها به شکل عمیقتر در آثار دوران انقلاب ۱۹۰۵ و به ویژه بعد از انقلاب ۱۹۱۷ (خصوصا در بحث بر سر مساله دهقانی و رفرم ارضی) جلو می گذارد. در بین سوسیال دمکراتهای روس نهایتا دو برخورد به این سوالات وجود داشت.

یکم برخوردی که ریشه در نگرش اکونومیستی داشت و منافع طبقه کارگر را در حیطه محدود منافع کارگران در نظر می گرفت و این منافع را در مقابل منافع دهقانان یا خرده بورژوازی، سبک و سنگین می کرد. و بعد از انقلاب اکتبر هم به اسم "تابع کردن منافع بقیه به منافع پرولتاریا" سیاست اجبار و زور را در مقابل سایر قشرها و طبقات متحد پرولتاریا فرموله می کرد. حتی در مورد کارگران نیز با تزهایی مانند نظامی کردن سندیکاها یا دولتی کردن سندیکاها روبرو شدیم که ادامه همان نگرش بود. دوم، برخورد لنین که دورنمای کمونیسم جهانی را مد نظر داشت و همه چیز را با این هدف می سنجد و جهت می داد. این یعنی رهایی نوع بشر و نه فقط طبقه کارگر یا کارگران از مناسبات حاکم. وقتی که اینگونه به مساله انقلاب اجتماعی نگاه کنیم، طبقه کارگر را ابزار حیاتی رسیدن به آن هدف می بینیم و نه خود هدف. با این نگرش است که می توان به ضرورت تامین و تداوم اتحادهای پایه ای طبقاتی در سراسر دوران سوسیالیسم و اتخاذ سیاست های صحیح در این راستا جواب درست داد. با این نگرش است که می توان به مناسبات استراتژیک پرداخت و به تاکتیکهای مقطعی در رفتار با قشرها و طبقات گوناگون بسنده نکرد. با این نگرش است که میتوان از "استفاده ابزاری" از طبقات غیر کارگر و حتی توده کارگران فاصله گرفت.

این بحث به معنی نفی ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا که مسلما عنصری از جبر را در سراسر دوران سوسیالیسم به همراه دارد نیست. بلکه بر سر مضمون و جهت گیری این پدیده است. حتی می شود گفت که بحث بر سر مفهوم و دامنه و چارچوب همین جبر است. وقتی که لنین در چه باید کرد می گوید "ما باید به مثابه تنورسین، مروج، مبلغ و سازمانده بین همه طبقات اهالی برویم" باید با يك دید استراتژیک به مساله نگاه کنیم که محدود به دوران قبل از کسب قدرت سیاسی نیست بلکه در سراسر دوران سوسیالیسم هم باید چنین کنیم. در اینجا بحث در چارچوب چگونگی درگیر کردن هر چه بیشتر و کیفیتا بالاتر توده ها در اداره امور جامعه و دولت بعد از پیروزی انقلاب نیست، بلکه بر سر رهبری يك فرایند به سوی يك هدف معین است که برقراری چنین مناسباتی را بین عنصر آگاه با حرکت همه طبقات اهالی می طلبد.

لنین در همین بخش از وظایف مختلف سوسیال دمکراتها در قبال کارگران و نمایندگان سایر طبقات اجتماعی صحبت میکند. او می گوید کارگرانی هستند

که می خواهند حرفه‌های يك سوسیال دمکرات را بشنوند. و کسانی دیگری که می خواهند از دهان سوسیال دمکراتها حرفه‌های يك دمکرات را بشنوند. این اشاره ای است به دو رشته وظایف سوسیال دمکراتیک که لنین در آثار بعدی خود به ویژه در مقطع انقلاب بورژوا دمکراتیک ۱۹۰۵ روسیه جلو گذاشت. کل بحثهای لنین در این بخش و تأکیدی که بر توضیح وظایف عمومی دمکراتیک در برابر کل خلق می کند حاکی از اینست که او هدف را متحول کردن جامعه قرار داده بود و نه رفرم در وضعیت يك طبقه خاص (طبقه کارگر). لنین می گوید که ما در حین انجام این وظیفه حتی يك لحظه هم نباید اعتقادات سوسیالیستی خود را بپوشانیم یا فراموش کنیم. این گفته ها متعلق به دوره ای است که لنین هنوز تجربه انقلاب ۱۹۰۵ و شکستش را نداشت. در واقع در جریان آن انقلاب و ده ساله بعد از شکست آن بود که تره‌های لنین در مورد ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب بورژوا دمکراتیک فرموله شد. و در انقلاب اکتبر خطوط اولیه اما مهمی از رابطه تحولات دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی خودنمایی کرد. به این بخش از بحثهای لنین باید از زاویه نگرش تکامل یافته کنونی باید نگاه کرد. یعنی در عمل مشکل بتوان با کسانی روبرو شد که فقط بخواهند از دهان ما حرفها و شعارهای دمکراتیک را بشنوند. و ما هم مشکل بتوانیم فقط مسائل ناب دمکراتیک را مستقل از جهت گیری و جوانب سوسیالیستی به زبان آوریم.

این به خصوصیت انقلاب و وظایف چند گانه آن در عصر امپریالیسم و محتوای هر انقلاب به مثابه بخش لاینفکی از پروسه انقلاب پرولتری جهانی برمی گردد. انجام تحولات دمکراتیک انقلابی در جوامعی که کماکان انجام گسترده چنین تحولاتی را طلب می کنند، به ناگزیر با نطفه ها، جوانه ها و جنبه های سوسیالیستی از همان مرحله آغازین انقلاب عجین خواهد بود.

چه باید کرد تأکید دارد که اگر سوسیال دمکرات ها فعالیت همه قشرها را رهبری نکنند نمی توانند پیشاهنگ انقلابی باشند. تربیت سوسیال دمکراتیک کارگران برای اینست که به رهبران سیاسی جامعه تبدیل شوند و قادر به رهبری مبارزات قشرها و طبقات مختلف باشند. لنین می گوید برخلاف تصور اکونومیستها نمی توان با محدود کردن عرصه نفوذ (مثلا با زوم کردن به روی جنبش کارگری و مطالبات کارگران) این نفوذ را عمیقتر کرد. جالب است که لنین در مورد ضرورت اعمال رهبری بر جنبشهای قشرهای مختلف اجتماعی از زنان حرفی نمی زند.

آیا در آن مقطع هنوز جنبش زنان در روسیه به ظهور نرسیده بود؟ آیا به همین علت زنان عمدتاً در چارچوب خانواده کارگری و یا زنان کارگر مد نظر قرار می گرفتند؟ شاید هم مساله به يك بی توجهی عمومی به مساله زن به طور کلی در جنبش سوسیال دمکراتیک آن روز اروپا برمی گشت و اینکه مقاومت و مبارزات زنان برای کسب برابری اجتماعی و سیاسی صرفاً حرکت زنان بورژوا قلمداد میشد. (یعنی در همان چارچوبی که آن زمان بیشتر به چشم می آمد.) به هر حال در سالهای بعد نگرشهای مختلفی نسبت به این موضوع در صفوف سوسیال دمکراتهای روس بروز کرد. انقلاب اکتبر برخوردی پیشرو به مساله زن اتخاذ کرد ولی نگرش محدود و به اصطلاح کارگریستی نسبت به این مساله در صفوف کمونیستها باقی ماند که تا امروز هم به شکل های مختلف ادامه دارد.

لنین در بحث از سازماندهی افشاگری سراسری از این صحبت می کند که به هنگام تبلیغ، هر مساله را با روح پیگیر سوسیال دمکرات پاسخ می دهیم بدون باج دهی به هیچ انحراف عامدانه یا ناعامدانه از مارکسیسم. مهم درک این نکته است که افشاگری ها را حزبی رهبری می کند که هر حمله بر حکومت را به نام کل مردم پیش می برد. تربیت انقلابی پرولتاریا را به پیش می برد. استقلال سیاسی اش را حفظ می کند. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را رهبری می کند. و از هر درگیری خودبخودی کارگران با استثمارگران برای آوردن شمار بیشتری از پرولتاریا به اردوی ما استفاده می کند. نکته اینجاست که این کارها در تضاد با هم نیستند بلکه ضروری و مکمل یکدیگرند.

اکنونیستها در مقابل درک و طرح لنین از این صحبت می کردند که او به ایدئولوژی پر بها می دهد. و برای اینکه فوراً حزب را به مبارزه با استبداد مطلقه بکشاند به استدلال تئوریک روی آورده است. یعنی به جای اینکه منتظر شود تا پیشرفت مبارزه طبقه کارگر، خود شرایط عینی را برای مطرح شدن موضوع قدرت سیاسی فراهم کند، پیشاپیش بر مبنای ضرورتی که در ذهن به آن رسیده، وظایف حزب را معین کرده است. این يك اختلاف نظر پایه ای با اکنونیستها است که در سالهای بعد از انقلاب اکتبر نیز علیه خط لنین بیان شد. و هم اینک نیز در جمعیندی از انقلاب اکتبر و نظرات لنین از جانب جریانات گوناگون ابراز می شود. در این بحث، واقعیتی نهفته است. واقعیتی به نفع دیدگاه لنینیستی و نه برخلاف آن. ایدئولوژی، نقش فعال در تغییر عینیت دارد.

این به درك از رابطه دیالکتیکی عین و ذهن برمیگردد. ذهن از عین سرچشمه می گیرد ولی يك عامل منفعل و حاشیه ای نیست. بلکه به مثابه يك پدیده مادی بر عینیت موجود تاثیر می گذارد و آن را تغییر می دهد. انقلاب اجتماعی صحنه این تاثیر گذاری متقابل است. جهانیابی، تئوری و روش کار که در يك مجموعه، ایدئولوژی را می سازند عنصر آگاه (حزب) را به تشخیص و ارزیابی تضادها و مناسبات و راه دگرگونی آنها رهنمون می کنند. در این میان تئوری (نظرات و راهکار های مدون) نقش پویا و فعالی در پیشبرد و تکامل ایدئولوژی بازی می کنند. وقتی که لنین می گوید بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد بر تاثیر تعیین کننده عنصر ذهنی در جهت دادن به جنبشهای اجتماعی و طبقاتی، فرایندهای عینی و دگرگونی شرایط موجود تاکید دارد. نکته اینجاست که اکونومیستها چه بدانند چه ندانند خود ایدئولوژی و تئوری های معینی را راهنمای عمل خود قرار داده اند. اشکال آنان این نیست که وظایفشان را مستقل از هرگونه ایدئولوژی و تئوری انجام می دهند. مشکل در مضمون طبقاتی این ایدئولوژی است: ایدئولوژی بورژوازی. حرفهای مدونی که آنان علیه خط چه باید کردی می زنند در واقع تئوری های بورژوازی آنان است. آنان هم با استدلال تئوریک، دامنه وظایف حزب را به دنباله روی از جنبش خودبخودی محدود می کنند که نتیجه ای جز حفظ وضع موجود ندارد.

بخش ششم: درباره خرده کاری و اکونومیسیم

قبل از هر چیز، باید این نکته گفته شود که در ترجمه فارسی از واژه خرده کاری استفاده شده که ترجمه دقیق کلمه نیست. در متن انگلیسی واژه ای به کار رفته که بیشتر معنی آماتوریسیم و کار نابلدانه می دهد. این بخش از زاویه چگونگی نگاه کردن به فعالیتهای عملی روز در ارتباط با اهداف عمومی و استراتژیک و نیز موضوع تشکیلات و سازماندهی اهمیت بسیار دارد. نکات این بخش از "چه باید کرد" را باید به شکل های مختلف تبلیغ و ترویج کرد. گرایشات انحرافی عمده موجود در جنبش چپ و کارگری ایران، هر يك به درجه ای با نظرات لنین در این زمینه مخالفند، و یا در عمل مسیری دیگر را طی می کنند.

لنین این بخش را با جمله ای شروع می کند که درون جنبش کمونیستی بین المللی به يك "نقل قول" تبدیل شده ولی معنایش تا حد زیادی فراموش شده و در عمل به آن توجه لازم نمی شود.

او می گوید: "کاراکتر هر سازمانی را طبیعتا و به ناگزیر محتوای فعالیت آن تعیین می کند." بنابراین، آنچه ما به صورت نوع تقسیم کار، سبک کار، شیوه های عمل، رابطه رهبری و بدنه، رابطه سازمان با جنبش، رویکرد افراد سازمان نسبت به انضباط، نوع رفتار در قبال فعالیت علنی و فعالیت غیر علنی، مهارت ها و ابتکارهای جمعی و فردی در مبارزه با پلیس سیاسی و غیره می بینیم، نتیجه و بازتاب محتوای فعالیت است که انجام می دهد. در واقع، بازتاب اهداف و دورنمای استراتژیک و محتوای طبقاتی آن است. چه تشکیلات و لنگ و باز با عملکرد لیبرالی و آماتوری، چه شکل علنی گرا و هوچی، چه سازمان بسته و خشک و "مخوف" فرقه ای، را باید با این دید نگاه کرد و در درجه اول دنبال محتوای فعالیت، محتوای طبقاتی فعالیت آنها گشت. باید دید که بورژوازی و خرده بورژوازی است یا پرولتری؟ رفرمیستی است یا انقلابی؟

لنین در روسیه آغاز قرن بیستم کاراکتر تشکلات موجود و فعال در جنبش کارگری و سوسیال دمکراتیک آن دوره را چنین ارزیابی می کند: "کرنش به خودروپی، سازمان را شکل می دهد." کرنش به خودروپی، یک محتوا است و نه یک خطای معرفتی. همانطور که در بخشهای قبل دیدیم، این در واقع کرنش به سیاست بورژوازی غالب بر جنبش کارگری است. و زمانی که به صورت یک خط منسجم اکونومیستی درآید، به معنی فعالیت با ایدئولوژی و سیاست بورژوازی در میان کارگران است.

فعالیت بر این اساس، نوع معینی از تشکیلات را لازم دارد و به آن شکل می دهد. نیت موسسان و فعالان آن تشکیلات هر چه می خواهد باشد. در این حالت نمی توان از این افراد انتظار داشت که ضررهای آماتوریزم و تنگ نظری در فعالیت را درک کنند. اینان نمی توانند "بدوی بودن" شیوه های کار خود و دیگرانی که مشابه شان حرکت می کنند را ببینند. در اینجا موضوع چکش تجربه به میان می آید و اهمیتی که در عقب راندن انحرافات و تقویت تئوری ها و عملکردهای صحیح دارد. منظور از این حرف کم بها دادن به مبارزه تئوریک بر سر این موضوعات نیست. "چه باید کرد" خود نمونه بارزی از این مبارزه است و لزوم این کار را در عمل نشان می دهد. ولی نکته بر سر اینست که تجارب مثبت و منفی، پیشروی ها یا عقبگردها و سر به سنگ خوردن ها، پشتوانه محکمی برای انفراد خط اکونومیستی، تغییر ذهنیت فعالین این خط، و گسترش ایده تشکل انقلابی فراهم می کند.

نتیجه ای که از این بحث می گیریم اینست که برای خط انقلابی، جمع بندی نفاذانه و عمیق (با تکیه به نکات عمده) از پراتیک خط اکونومیستی و سندیکالیستی در تشکل های کارگری و تاثیراتش بر مبارزات معین اهمیت بسیار دارد. یعنی تاثیر تجربه در کنار زدن اکونومیسم نیز يك فرایند خودبخودی نیست. در این زمینه هم نباید دچار کرنش به خودروبی شد.

همین جا يك سوال پیش می آید که آیا حزب لنینی یا تشکل انقلابیون را با وجود ارگان های معین، تقسیم کار معین، استفاده از ابزارهای معین انتشاراتی و رسانه ای، داشتن سلسله مراتب روشن و برگزاری کنگره ها، توضیح می دهیم یا معیار دیگری داریم؟ برای مثال، آیا بعضی از احزاب چپ در جنبش ما این مشخصات را ندارند؟ پاسخ اینست که ما در درجه اول، **حزب پرولتری را با مضمون فعالیتش یعنی با خط و نقشه و برنامه و عملکردی** که بر این پایه دارد تشخیص می دهیم و محک می زنیم. حتی احزاب بورژوائی حاکم در کشورهای مختلف را هم باید این طور محک زد. چرا که آنها هم رهبری و سلسله مراتب و ابزار و کنگره دارند و این به خودی خود معیار هیچ چیز نیست. اگر چه خط طبقاتی حتما در نحوه سازماندهی و سبک کار و حتی استفاده از برخی ابزارها هم جلوه گر می شود.

به روسیه برگردیم. تصویری که لنین از موقعیت محافل روشنفکری - دانشجویی مرتبط به جنبش کارگری و به مارکسیسم ارائه می دهد تشابهاتی با وضعیت موجود در ایران دارد. اولاً اینکه علاقه دانشجویان به مارکسیسم عمدتاً نه به خاطر تئوری بلکه در پاسخ به سوال چه باید کرد بوده است.

یعنی مارکسیسم را فراخوانی برای حرکت در صحنه مبارزه با دشمن می دیدند. این نکته مهمی است. کماکان نیز چنین است. و این در خود يك جوهر انقلابی دارد. یعنی نگاه به تئوری صرفاً از زاویه اینکه چقدر منطقی و منسجم و علمی است، نیست. یعنی با نگاه آکادمیک به مساله مارکسیسم فاصله دارد. آن دانشجویان احساس می کردند که مارکسیسم، تئوری شورش و انقلاب است. رادیکال ترین تئوری در مواجهه با وضع تحمل ناپذیر موجود است. این چیزی است که ما نیز باید در جنبش دانشجویی زنده و روشن نگاهش داریم. باید در تبلیغات خود مرتباً این موضوع را به شکل های مختلف جلو بکشیم. حتی در برخورد به تئوری ها و استدلالات ظاهراً مارکسیستی اصلاح طلبانه و مسالمت آمیز، باید این نقطه عزیمت مهم را که اصولاً باعث شد نگاه جوان شورشگر متوجه مارکسیسم

شود (مارکسیسمی که همیشه مورد لعن و نفرین و آماج دروغ و بهتان هیئت حاکمه بوده) مورد تاکید قرار دهیم. لنین می گوید که این محافل دانشجویی در شرایطی با کارگران تماس برقرار می کردند که خود هیچگونه تماسی با انقلابیون قدیمی نداشتند. هیچگونه سازماندهی برای فعالیت انقلابی نداشتند. هیچگونه نقشه سیستماتیک عملی و درازمدت نداشتند. اینها نقاط ضعفی است که امروز در محافل چپ دانشجویی ایران (آنها که نگاهشان به جنبش کارگری است) هم می بینیم. البته همانطور که لنین تاکید می کند این امر تا يك جا طبیعی است. کشاندن شدن دانشجویان به عرصه فعالیت متشکل تحت فشار شرایط انجام می گیرد. ولی از يك جا به بعد مشکلات و اشکالات فراوانی بر سر راه فعالیت این تشکل ها آشکار می شود که خود نتیجه روشن تر شدن دامنه گسترده فعالیت است. هر چه جلوتر برویم فقدان نقشه و سازماندهی خوب و درازمدت و کمبود تجربه انقلابی، تاثیرات منفی اش را بیشتر نشان می دهد. البته در ایران، مساله کمبود تجربه را بسیاری از این جوانان چپ می کوشند با رجوع به بازماندگان نسل قبل، و به آثار احزاب و تشکلات موجود، حل کنند. اینجاست که عمدتا با اکونومیستها و روایت اکونومیستی از تجارب انقلابی گذشته روبرو می شوند. این يك معضل و چالش برای پیشروی خط انقلابی است. انقلابیگری این جوانان، تا حدودی می تواند گرایش آنان را به سوی نظرات و روایت های متفاوت از همان تجارب تقویت کند. **اما بدون شك مبارزه سیاسی، ایدئولوژیک و ثئوریک معین و مستقیم علیه اکونومیسم و رفرمیسم مورد نیاز است.**

مساله ضرورت آمادگی برای اعلان جنگ علنی یکی دیگر از نکات بحث لنین است. در اینجا منظور لنین، جنگ مسلحانه نیست.

بلکه به نوعی از اعلان به راه افتادن يك حرکت جدید مبارزاتی علیه قدرت سیاسی موجود سخن می گوید و عکس العملی که حکومت نسبت به آن نشان خواهد داد. بحث لنین این نیست که تا وقتی آماده نبودید هیچ کار نباید بکنید. بلکه اشاره او به سیاستها و روش هایی است که دشمن بعد از این "اعلان جنگ" به کار می گیرد و باید اینها را در نحوه سازماندهی و فعالیت انقلابی در نظر گرفت. خیلی وقتها "اعلان جنگ" صورت می گیرد بدون اینکه چنین توجهی به موضوع بشود. جلوگیری را هم نمی شود گرفت. معمولا اینجا هم دست تجربه به کار می آید و بعد از چند ضربه و سرکوب، به صورت انقلابیون جوان سیلی می زند و به آنان هشدار می دهد که باید آمادگی لازم را پیدا کرد.

اگر این بیداری به وجود نیاید، و ما در این راه اقدام نکنیم، نتیجه ضربات و ناکامی‌ها می‌تواند عقبگرد و انفعال و حتی روی آوردن به خط رفرمیستی و فعالیت‌های به اصطلاح بی‌خطر باشد. برای مثال، ما با پیش گذاشتن برنامه‌های استراتژیک و تاکتیک‌های مهم مبارزاتی و صدور فراخوان مهم در هر مقطع و مناسب معین، به نوعی "اعلان جنگ" می‌کنیم. هیئت حاکمه به مساله اینطور نگاه می‌کند و برایش برنامه می‌ریزد. بهترست ما هم به مردم این را بگوییم و هر جا که می‌توانیم به آماده شدن برای این شرایط کمک کنیم.

بجتهایی که لنین در مورد شیوه‌های کار پلیس سیاسی درون تشکل‌های مبارز و جنبش‌ها گفته نیز علیرغم تغییراتی که در امکانات و استفاده از تاکتیک‌های پیچیده‌تر صورت گرفته، کماکان باید مورد توجه اکید قرار بگیرد. لنین در این بخش به دو عامل "کبوتر پر قیچی" و "مامور نفوذی فتنه‌انگیز" اشاره می‌کند که هر دوی اینها همچنان در طرح‌های امنیتی - اطلاعاتی حکومت جای دارند. یکی از اینها برای سر در آوردن از ارتباطات، آگاهی از تحرکات و نقشه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و دیگری برای تفرقه افکنی، از هم پاشیدن تشکلات و تحمیل شرایط جدید به انقلابیون در موقعیتی که توان مواجهه با آن را ندارند. خیلی **اهمیت** دارد که بتوان در مجامع علنی و نیمه‌علنی، تفاوت میان افراد رادیکال‌تر، یا حتی افراد "چپ‌زن"، را با "ماموران نفوذی فتنه‌انگیز" تشخیص داد. خیلی مهم است که در تشخیص و تماس‌گیری و جذب افراد پیشرو و رادیکال به محافل غیر علنی، معیارهایی فراتر از حرفها و ادعاها و شعارها را به کار گرفت و برای شناخت صحیحتر از افراد، يك دوره زمانی قائل شد و عجله نکرد.

همانطور که بالاتر گفته شد، در این بخش "چه باید کرد" رابطه درونی و همپایی آماتوریزم و شیوه‌های "بدوی" فعالیت با اکونومیسم نشان داده شده است. لنین می‌گوید بحث اکونومیستها در واقع اینست که "فقط تا حد معین و ممکن" می‌توان فعالیت و سازماندهی کرد. و آن نوع سازماندهی انقلابی که مد نظر لنین و همفکرانش است را نمی‌توان و نباید به کارگران تحمیل کرد. لنین به درستی تاکید می‌کند که حد و حدود امر ممکن از نظر اکونومیستها، توسط تنگ‌نظری آنان تعیین می‌شود. در اینجا خوبست به تفاوتی که بحث اکونومیستها در دوران با بحث بعضی از اکونومیستها ما دارد اشاره کنیم. در دوره لنین، می‌گفتند که در روسیه باید انقلاب سیاسی انجام شود ولی نیازی به يك سازمان قوی انقلابی برای تربیت پرولتاریا و پایداری در يك مبارزه سرسختانه

نیست. یعنی جنبش های کارگری و توده ای خودبخودی گسترده تر می شود و این انقلاب را انجام می دهد. کار انقلابیون فقط کمک و همراهی با این توده به پا خاسته است. ولی بعضی از اکونومیستهای ما به طور کلی می گوید به **انقلاب سیاسی و کسب قدرت سیاسی** نباید اندیشید. لاقلاً معتقدند که این مساله روز نیست و حالا حالاها باید صبر کرد تا شرایط فکر کردن به این مسائل برای توده های کارگر فراهم شود. آنهم در نتیجه تکامل خودبخودی جنبش خودانگیخته خودشان. بنابراین مبارزه با خط اکونومیستی، سندیکالیستی یا آنارکو سندیکالیستی باید حتماً با مبارزه علیه **رفرمیسم ناب** و طرح مساله محوری **قدرت**

سیاسی همراه باشد. تاکید بر اوضاع سیاسی روز و تضادها و بحران های سیستم موجود، نشان دادن شکاف ها و نقاط ضعف حاکمیت، روشن کردن جایگاه ذخایر و نقاط قوت طبقات حاکم، جایگاه مهمی در این مبارزه تئوریک با اکونومیستهای امروز دارد.

یکی از مباحثات رایج در نقد و رد "چه باید کرد" که در سطح بین المللی شاهدش هستیم و درون جنبش چپ ایران هم به شکل آشکار یا خجالتی مطرح می شود، "نخبه گرا" خواندن ایده ایجاد یک سازمان فشرده و محدود، متشکل از انقلابیون حرفه ای است. خیلی ها هستند که تجربه شوروی را از نظر منفی تحلیل می کنند و ریشه اش را در مقوله حزب لنینی می بینند. برخی از "شکست انقلاب اکتبر" به همین علت می گویند. و برخی بازگشت نظام سرمایه داری در شوروی را به این امر مربوط می کنند که "حزبی جدا از توده" تشکیل شد و رهبری انقلاب و جامعه را به دست گرفت. حزبی که عملاً توده ها را به حساب نمی آورد.

جالب است که ریشه های این بحث از زمان لنین مطرح بوده و در همین بخش از "چه باید کرد"، لنین به آن پرداخته است. لنین می گوید که اکونومیستها و تروریستها ایده تشکیل سازمان انقلابیون را غیر دمکراتیک می دانند. و از این بحث می کنند که این سازمان می خواهد همه امور مربوط به مبارزه و انقلاب را در دست عده محدودی از انقلابیون حرفه ای متمرکز کند و عملاً هیچ نقشی در تصمیم گیری ها به توده کارگران و مردم ندهد. لنین می گوید اینها اصرار دارند که نقش جنبش های کارگری و توده ای در ارتباط با این سازمان انقلابی ناکفته مانده است و هیچ جایگاهی برای آنها در نظر گرفته نشده است.

نکاتی که لنین در مقابل این نظرات جلو می گذارد، همانهاست که امروز هم باید مورد تاکید ما قرار گیرد. در پرتو تجربه ساختمان سوسیالیسم در قرن بیستم و تکاملات و دستاوردهای تنوریک و عملی آن انقلابات، این نکات را می توان دقیقتر و زنده تر مطرح کرد. لنین می گوید با گسترش جنبش های کارگری و توده ای، هر روز از دل توده ها شمار فزاینده ای از افراد مستعد و پیشرو بیرون می آیند که پتانسیل متشکل شدن در سازمان انقلابیون را دارند. می گوید که ما به این جنبشهای رو به گسترش و تشکل های توده ای از این زاویه نگاه می کنیم که تشکیلات رهبری کننده انقلاب را تقویت و تجهیز می کنند. لنین از نیاز عینی به چنین تشکیلاتی می گوید و با آوردن مثال های کافی نشان می دهد که فقدان چنین تشکیلاتی به چه شکست ها و عقبگردهایی در جنبش کارگری و جنبش مردم به طور کل می انجامد. لنین ایجاد این تشکیلات را اولین و عاجلترین وظیفه عملی سوسیال دمکراتها می داند. و در بحث از تاکتیک ها و تغییر تاکتیک ها، از "ضرورت دائمی و مطلق به سازمان رزمنده و تبلیغات سیاسی بین توده ها" می گوید. همانطور که می دانیم و تجربه هم نشان داده، این ضرورت فقط مربوط به دوران قبل از کسب قدرت سیاسی نیست بلکه در سراسر دوران گذار سوسیالیستی ادامه می یابد. ولی تمرکز استدلالات لنین روی تفاوتی است که میان توده کارگران با انقلابیون حرفه ای در زمینه پنهانکاری و مبارزه با پلیس سیاسی وجود دارد. او می گوید نیاز به سازمانی از انقلابیون است که قابلیت های ویژه در این زمینه داشته باشند و با آن به مثابه يك فن رفتار کنند. همانطور که می دانیم مساله ضرورت حزب از این گسترده تر است و به يك شکاف اساسی بین پیشرو با بدنه طبقه، بر می گردد. و همانطور که در تجربه جنبش بین المللی کمونیستی دیده ایم، **رویکرد صحیح به این تضاد و درک صحیح از رابطه دیالکتیکی و پویا میان حزب و طبقه، و رهبری و رهبری شونده، يك مساله کلیدی در پیشبرد انقلاب پرولتری است.**

البته همین جا باید به جمله ای در "چه باید کرد" اشاره کنیم که در پاسخ به نشریه تروریستها آمده. آنان ضرورت حزب پیشاهنگ و رهبری کننده را نفی می کردند و توده های کارگر را در مقابل رهبران قرار می دادند. نکته لنین اگر چه گذرا است و کاملا باز نشده، ولی اشاره به این دارد که موضوع فراتر از صرفا فن مبارزه با پلیس سیاسی است. او می گوید "عمق ریشه های جنبش را نمی توان با مسائل فنی و تشکیلاتی مبارزه با پلیس سیاسی توضیح داد.

آنها به جای تقاضای رهبران خوب به جای رهبران بد برای کاهش ضربات، توده ها را به جای رهبران تقاضا می کنند. "لنین به درستی از این صحبت می کند که بورژوازی ارزش رهبران را به خوبی می داند و همه تلاش خود را برای بی اعتماد کردن کارگران و توده ها نسبت به رهبران انقلابی به کار می برد. چون می داند که با وجود رهبران انقلابی و تشکل انقلابی چه چیزهایی تغییر می کند و چه روندهایی می تواند به جریان بیفتد.

لنین انتقادات در زمینه تمرکز همه چیز در دست معدودی انقلابی را چنین پاسخ می دهد که بحث بر سر تمرکز همه چیز نیست. لنین از "مرکزیت بخشیدن به فعالیت های پنهانی تشکیلات" صحبت می کند و می گوید که این "به معنی مرکزیت بخشیدن به همه کارکردهای جنبش نیست." او ادامه می دهد، اتفاقاً برای اینکه کارگران بتوانند به حداکثر درگیر مبارزه سیاسی و انقلابی شوند، در معرض کسب آگاهی انقلابی و طبقاتی قرار گیرند، و بدین طریق در تعیین سرنوشت خود و جامعه شرکت جویند، نیاز به تمرکز یک رشته کارهای معین است که فقط از عهده یک سازمان پیکارجوی مستحکم بر می آید که بتواند امر افشاکری همه جانبه سیاسی، و تبلیغ و ترویج انقلابی را پیگیرانه و ادامه دار در شرایط سلطه پلیسی سازمان دهد و به پیش برود. نیاز به نقشه و برنامه ریزی متمرکز برای این کار است. و این چیزی نیست که از عهده تشکل های گسترده و باز و علنی یا نیمه علنی تردیونیونی و سندیکایی برآید. بنابراین یک رشته کارها باید به شکل متمرکز انجام شود تا یک رشته کارهای دیگر را بتوان به طور گسترده و نقشه مند به پیش برد. به نظر می آید که طرح هایی از قبیل "شورا" یا "تشکل ضد کار مزدی" یا کمیته های گوناگونی که هم به اصطلاح صنفی اند و هم سیاسی، هم جای سازماندهی چپ ها هستند و هم محل گرد آمدن طیف وسیعتری از کارگران، طرح هایی که امروز در جنبش ایران شاهدش هستیم، تلاشی است برای "حل" تضاد و دردهایی که حزب لنینی به همراه دارد.

پرداختن به موضوع "نخبه گرایی"، رهبری کننده و رهبری شونده، و مشخصاً انتقادات آشکار و خجالتی به خط لنین در این زمینه، یکی از وظایف مهم و راهگشا در شرایط کنونی است. در زمینه این بحث، می باید به تفاوت در نحوه سازماندهی حزب و دامنه و ترکیب آن در شرایط مختلف (مشخصاً قبل و بعد از کسب قدرت سیاسی) پرداخت. مثلاً به این نکته که آیا تحت هر شرایطی اعضای حزب همگی انقلابی حرفه ای هستند یا خیر.

يك چیز دیگر که باید از "چه باید کرد" خوب یاد گرفت، نحوه نقد برنامه عملی و نحوه سازماندهی پیشنهادی از سوی جریانات اکونومیستی توسط لنین است. لنین حتی آنجا که به نقد شرح وظایف "صندوق کارگری" مورد نظر اکونومیستها می پردازد به يك نقد کلی از "خط" آنان بسنده نمی کند. بلکه در بند این آیین نامه اکونومیستی دقیق می شود و می کوشد در چارچوب هر بند مشخص، نه فقط مضرات عملی این نوع کار کردن را در شرایط مشخص حکومت تزاری نشان دهد، بلکه کارهای دیگری که به جای این می شد انجام داد تا آن مضرات را در پی نداشته باشد را هم فرموله می کند. این یعنی يك رویکرد **اثباتی و اقماعی و مبارزه جویانه**. این رویکرد نشان می دهد که نقد برای باز کردن **گره های** مبارزاتی است و نه فقط نفی برنامه ای که متعلق به يك گرایش فکری دیگر است.

در زمینه سازماندهی کارگران و مبارزات روزمره کارگری، ایده های لنین در مورد "تشکیلاتی که تشکیلات نیست و رسمیت ندارد" و مثالی که از این نوع فعالیت در آلمان می زند، قابل فکر است. او ایجاد شبکه ای مخفی از کمیته های مبارزه را در دل يك جریان گسترده غیر رسمی پیشنهاد می کند. همین جا لنین از تشکیلات تریدنیونیوی مخفی صحبت می کند. یا از جنبش تریدنیونیوی سوسیال دمکراتیک. اینها را با توجه به شرایط خاص خودمان باید معنی کنیم.

و آخرین نکته اینکه، لنین در بحث از انقلابی حرفه ای تاکید مشخصی بر عدم **تفاوت کارگر و روشنفکر در تشکیلات انقلابی** دارد. این ما را به يك بحث گسترده تر بر سر **طبقه و نماینده سیاسی طبقه** برمی گرداند. ما می توانیم و باید از دل این بحث، دیدگاه های اساسی تری را بر سر مفهوم طبقه، رابطه حزب و طبقه، خصوصیات و خصلت طبقاتی، موضوع خاستگاه یا منشاء طبقاتی، جایگاه طبقاتی و خط طبقاتی و رابطه اینها با یکدیگر، جلو بگذاریم.

مثلا به این نکته پردازیم که تاکیدات رهبران انقلابی طبقه کارگر جهانی بر سر ضرورت و اهمیت جلب هر چه بیشتر کارگران پیشرو انقلابی به صفوف حزب چه مفهومی دارد و ربطش با این بحث لنین چیست؟ مقوله پرولتریزه کردن حزب به چه معناست؟ "کارگریست"ها چه می گویند و ما چه می گوئیم؟ آیا بحث ما در این زمینه قبل و بعد از کسب قدرت فرق می کند؟

بخش هفتم و پایانی:

تضاد میان بخش پیشرو و بدنه طبقه کارگر

سانترالیسم دمکراتیک

ضرورت نقشه

در بخش های انتهایی "چه باید کرد"، لنین تلاش می کند دید فعالین سوسیال دمکرات و کارگران پیشرو را نسبت به وظایف و فرصتها و امکاناتی که در پیش دارند هر چه گسترده تر کند. این واقعیتی است که در هر فعالیتی می شود "غرق شد" و به دامنه ای از فعالیت و شکل های معینی از فعالیت "عادت" کرد. البته همانگونه که لنین در سراسر کتاب نشان می دهد این نوع غرق شدنها و عادت کردنها، يك گرایش طبقاتی معین را بیان می کند و در صورت عدم مقابله با آن، می تواند به يك خط و سیستم فکری منسجم تبدیل شود. لنین موضوع دید گسترده را با يك برنامه گسترده، يك تشکیلات سراسری، و يك تقسیم کار مناسب و تخصصی کردن فعالیت ها مربوط می کند. بخش مهمی از نقد "چه باید کرد" در این بخش، به دید تنگ نظرانه و محلی گرایانه مربوط می شود. در اینجا روی نقاط وضعی انگشت گذاشته می شود که همه گرایشات درون جنبش منجمله اکونومیستها و تروریستها عواقبش را می بینند و به آن اذعان دارند ولی نه از ریشه هایش با خبرند و نه می توانند راه چاره ای برایش ارائه دهند. برای مثال، جریان مدافع ترور انقلابی که نشریه ای تحت عنوان "اسوبودا" منتشر می کرد، با انگشت گذاشتن روی شرایط عینی طبقه کارگر و جنبش کارگری به این نتیجه می رسید که کارگر فقط می تواند مبلغ باشد و ترویج را باید به روشنفکران سپرد. لنین در مقابل، صحبت از ضرورت طراحی نقشه ای می کند که این شرایط عینی را بتوان تغییر داد و از کلیه نیروها به حداکثر بتوان در حیطه های مختلف استفاده کرد. او از اصطلاح "آدم هست، آدم نیست" برای توصیف اوضاع استفاده می کند.

به این معنی که فشار شرایط، مرتباً شمار فزاینده ای ناراضی به وجود می آورد. یعنی تعداد زیادی پا به صحنه می گذارند که آماده همکاری و یاری در مبارزه علیه رژیم مطلقه اند. ولی از طرف دیگر، رهبران سیاسی و سازماندهان مستعدی که بتوانند کارها را هماهنگ و یکدست کنند و همه نیروها را به کار گیرند وجود ندارند یا کم هستند.

در همین بخش، لنین می‌کوشد دامنه دید فعالین را از مرزهای این یا آن کارخانه و مبارزات روزمره کارگری عبور دهد. او از ضرورت کار در میان افراد ارتش تزاری صحبت می‌کند و این که وقتی نیروی کافی داشتیم باید به کار و سازماندهی در بین آنان بپردازیم. چنین وظیفه‌ای زمانی به فکر خطور می‌کند که موضوع کلیدی کسب قدرت سیاسی به درستی درک شده باشد و با جدیت برای تحقق آن کوشش شود. برای پیشبرد وظایف باید طوری سازماندهی کرد که از خدمات "کوچک" اما ارزشمند همه کس در همه عرصه‌ها استفاده شود. رویکرد لنین در مورد دانشجویان فعال نیز رویکردی درازمدت است. او می‌گوید که به آنان نباید به مثابه انقلابی "کوتاه مدت" نگاه کرد. این اشاره به نکته‌ای دارد که در جنبش دانشجویی خودمان هم می‌بینیم و خیلی‌ها، منجمله نظریه پردازان امنیتی حکومت هم رویش انگشت می‌گذارند. می‌گویند، دانشجوی فعال تا وقتی که در چارچوب دانشگاه قرار دارد و درسش تمام نشده است خطرناک است. ولی بعد جذب کار و جامعه می‌شود و انقلابیگری از سرش می‌افتد. در این تحلیل، واقعیتی وجود دارد اگر همانطور که لنین گفت به دانشجوی فعال به عنوان انقلابی کوتاه مدت نگاه شود. ولی طرح "چه باید کرد" اینست که دانشجویان فعال را به یک جنبش طبقاتی متصل کند. آنان را به جزئی از نیروی پیشاهنگ طبقه پیشرو و بخشی از پیکره حزب پرولتری تبدیل کند. به قول لنین، به آنان در تشکیلات جایی بدهد. معنایش اینست که این نیروها را مانند بقیه نیروهای فعال درگیر یک ارتباط ارگانیک با فرایند همه جانبه انقلاب اجتماعی کند که نه فقط به جنبش کارگری محدود می‌شود و نه به جنبش دانشجویی. به طور کلی، بحث لنین در مورد استفاده از همه نیروهای ممکن است. که این را می‌توان هم در مورد جذب فعالین با خاستگاه‌های طبقاتی مختلف به درون حزب به کار بست و هم در مورد ارتباط حزب با نیروهای طبقاتی دیگر در چارچوب فعالیت جبهه‌ای. او می‌گوید که اگر حزب بر یک شالوده محکم تئوریک استوار باشد و یک ارگان کمونیستی داشته باشد می‌توان خیلی از عناصر "غیر" را جذب کرد و هراسی هم نداشت.

در اینجا تأکید لنین بر شالوده محکم تئوریک و وجود ارگان کمونیستی حائز اهمیت است. این به نوعی تأکید بر جایگاه تئوری در مقوله ایدئولوژی است، و نیز تأکید بر رابطه سیاست انقلابی با ایدئولوژی انقلابی.

"چه باید کرد" تلاش می کند برای حل يك معضل یعنی اختلاف سطح تئوریک و سیاسی کارگران انقلابی با روشنفکران انقلابی راهی بیابد. لنین به صراحت می گوید که کار پداگوژیکی (با نگاه تعلیم و تربیتی) با کارگران، مسخره و ارتجاعی است. او می گوید که سیاست و تشکیلات را با کار پداگوژیکی نباید قاطی کرد. به عقیده وی، باید به کارگران انقلابی کمک کرد که در درجه اول و به طور عاجل در زمینه فعالیت حزبی به سطح روشنفکران انقلابی برسند. یعنی باید کمک کرد که از نظر اختصاص قوای ذهنی و وقت و انرژی به پیشبرد فعالیت منسکل و منضبط انقلابی، از روشنفکران حزبی عقب نیفتند. لنین می گوید که در زمینه های دیگر، نه نیاز عاجل به هم سطح کردن است و نه کار ساده ای است. این بحث لنین را چگونه معنی می کنیم؟ آیا کمبودی در آن می بینیم و جای نقد دارد؟ آیا کمک به جذب تئوری های انقلابی از سوی کارگران انقلابی و درگیر کردن کارگران با مجادلات کلیدی تئوریک، يك نیاز عاجل نیست؟ لنین در همین بخش می گوید که: وظیفه عاجل، تنزل انقلابیون تا سطح توده کارگران نیست. این درست، ولی آیا نباید از همان ابتدا برای حل تضاد و فاصله ای که بین این دو سطح وجود دارد حرکت کرد؟ این کار ساده ای نیست، ولی دشواری کار از ضرورت آن کم نمی کند. در تجربه همه انقلاب های قرن بیستم و نیز جنبش های انقلابی تاکنونی با همین تضاد روبرو شده ایم. تاکید لنین تا آنجا درست است که کارگران پیشرو و انقلابی را بتوان به طور عاجل در شرایطی قرار داد که امکان فعالیت گسترده حزبی را پیدا کنند. ولی فعالیت تئوریک و ارتقاء تئوریک آنان که در گرو شرکت در مبارزات کلیدی تئوریک و سیاسی است جزء لاینفکی از همان فعالیت گسترده حزبی کارگران است یا باید باشد.

از اینجا به نکته "تخصصی کردن" کارها در "چه باید کرد" می رسیم. لنین این مساله را در ارتباط با ضرورت متمرکز کردن فعالیت های حزبی و شکل دادن به يك رهبری فشرده جلو می گذارد. بحث او اینست که برای پیشبرد موثرتر و صحیح تر فعالیت ها باید افراد حزبی در رشته های مختلف متخصص شوند و يك تقسیم کار تخصصی انجام گیرد. برای این کار نیاز به اعمال يك رهبری متمرکز است و خود این تخصصی کردن کارها به تمرکز بیشتر فعالیت ها منجر می شود. بدون شك بحث لنین که در تقابل با روش های بدوی فعالیت و خرده کاری و آماتوربسم قرار دارد تلاش برای پی ریزی يك حزب منضبط و جدی و کارآمد انقلابی است.

و نتایج عملی این دیدگاه را در شکل گیری حزب بلشویک و پیشرفت‌ها و دستاوردهای آتی آن دیده ایم. ولی مطلق کردن بحث "تخصص" می تواند به يك تقسیم کار ابدی بین کارکنان فکری و کارکنان عملی حزب بینجامد. در يك جمع‌بندی انقلابی نقادانه از تجربه شوروی می توان يك شعار عمومی را نه فقط در مورد حزب بلکه در حیطه های مختلف فرموله کرد: "تخصص در يك رشته، توانایی در رشته های گوناگون". بر مبنای این دیدگاه، افراد درگیر فعالیت های متنوع می شوند. و در عین حال که رشته عمده فعالیت هر يك مشخص است، جا به جایی ها و درگیر شدن در حیطه های جدید نیز در مورد همگان متصور است. شاید بحث "تخصصی کردن" در شرایط استبداد مطلقه و ضرورت فعالیت متمرکز و پنهانکارانه، با تاکید بیشتری مطرح شود و تمایل بیشتری به مطلق شدن بیاید، ولی به طور کلی در هر زمان و شرایطی باید به این تضاد توجه کرد و در ترسیم نقشه های عملی جایگاه معینی برای آن و روشهای حل صحیح آن قائل شد.

به موضوع دیگری که در مطالعه این بخش از "چه باید کرد" باید بیشتر فکر کرد، قشریندی پیشرو و میانه و عقب مانده در صفوف طبقه کارگر و سایر طبقات اجتماعی است. ما معمولا از اتکاء به پیشرو، جذب میانه و کشیدن عقب مانده صحبت می کنیم و می کوشیم این سیاست را به روشها و برنامه های عملی معین تبدیل کنیم. در "چه باید کرد"، طبقه به کارگران پیشرو و توده کارگران تقسیم می شوند و تمرکز بحث لنین به درستی بر متشکل کردن کارگران پیشرو برای تاثیرگذاری بر جنبش کارگری و جنبش عمومی سیاسی است. ولی در این بحث با آنچه معمولا ما از آن صحبت می کنیم، تفاوتی وجود دارد؟

ایده تشکیلات رزمنده متمرکز (حزب لنینی) از سوی اکونومیستها به عنوان طرحی شبیه به ایده تروریستهای روسیه مورد حمله قرار گرفت. لنین در جواب گفت که اکونومیستها از تاریخ چیزی نمی دانند. چون اشکال تروریستها این نبود که چنین ایده ای را جلو می گذاشتند. اشکال در ایدئولوژی و سیاست حاکم بر تشکیلات آنان بود.

لنین از این ایده تروریستها که می خواستند همه ناراضیان را در مبارزه مستقیم علیه رژیم تزاری سازمان دهند، دفاع کرد. لنین به صراحت گفت که از "سازمان توطئه چینی"، اگر منظور پنهانکار بودن این سازمان باشد، دفاع می کند.

در این بخش از کتاب، لنین طرح مشخصتر و پرننگتری از حزب انقلابی را ارائه می دهد و مسائلی نظیر پنهانکاری را به طور خاص معنا می کند. او می گوید که پنهانکاری در شمار اعضاء، نحوه انتخاب آنان، نحوه عملکردهای تشکیلات و امثالهم دخیل است.

در همین زمینه انتقاد دیگری که از جانب اکونومیستها مطرح می شد و بعدها (و تا همین امروز) به یکی از انتقادات اصلی کلیه گرایشات بورژوازی، انحلال طلب و ضد لنینی تبدیل شد، "غیر دمکراتیک" خواندن چنین تشکیلاتی به علت فشرده و متمرکز بودن رهبری آن است. لنین در پاسخ، به تشریح اوضاع عینی يك جامعه استبدادی، مفهوم دمکراتیک بودن، و نیز وضعیت ذهنی جنبش سیاسی می پردازد. او می گوید، دمکراتیک بودن معنی مشخص دارد. این به معنی علنی بودن و ابراز علنی و کامل عقاید برای اعضاء حزب و مردم بیرون حزب است و همینطور به معنی انتخابی بودن مقامات حزبی. لنین می گوید با توجه به شرایط استبدادی حاکم، چنین کارهایی را نمی توان انجام داد. و کسانی که چنین بحثی می کنند درد علنی گرایي که درد رایج جنبش ماست را نمی بینند. او می گوید که اصرار بر عملی کردن اصول دمکراتیک به مفهومی که گفته شد، آن را به يك بازیچه بی مصرف یا يك بازیچه خطرناك تبدیل می کند. این کار امکان عملی ندارد و در را به روی پلیس باز می کند. همین جا لنین نکته مهمی را خاطر نشان می کند که به چگونگی اتحاد و انسجام حزب انقلابی تحت رژیم استبدادی حاکم و در شرایطی که پنهانکاری ضرورت داشته، اجرای کامل اصول دمکراتیک ناممکن است مربوط می شود. لنین می گوید که اعتماد کامل و رفیقانه و متقابل در صفوف ما را کیفیت شرکت در تشکل انقلابی تضمین می کند. و این بیش از "دمکراتیسم صوری" و رای گیری و امثالهم باعث انسجام و اتحاد حزب می شود. به این معنی تقبل مسئولیت در شرایط دشوار و پیچیده که کیفیات معینی می طلبد به همدلی انقلابیون می انجامد. این نکته مهمی است. در عین حال، تقبل مسئولیت در شرایط سخت نمی تواند راه را بر انعکاس مبارزه طبقاتی درون حزب و بروز گرایشات متضاد در بین انقلابیون ببندد. مبنای اتحاد و انسجام هر حزب، تحت هر شرایطی، خط ایدئولوژیک و سیاسی آن است.

در مراحل بعدی جنبش بین‌المللی کمونیستی، بر پایه تئوری حزب لنینی با درک روشنتر و پیشرفته‌تری در زمینه سانترالیسم دمکراتیک و شیوه‌های اعمال رهبری و نحوه فعالیت کمیته‌های حزبی روبرو می‌شویم.

بخش پایانی "چه باید کرد" به تشریح نقشه لنین برای تغییر وضع موجود در جنبش سوسیال‌دمکراتیک و جنبش کارگری روسیه، و سازماندهی پیشروی انقلابی طبقه کارگر اختصاص یافته است. پیش از طرح نکات این بخش، لازمست به یک نکته ایدئولوژیک مهم اشاره کنیم و آن ضرورت رساندن همه بحث‌های تئوریک و جدل‌های سیاسی به یک نقشه عملی است. این نکته‌ای است که صف تفسیرکنندگان دنیا را از تغییردهندگان آن جدا می‌کند. وقتی که از ضرورت ارائه نقشه صحبت می‌کنیم منظور یک چارچوب ثابت و کامل و بی‌برو و برگرد که موفقیتش از پیش تضمین شده باشد نیست. چنین نقشه‌ای پیش از وارد شدن به عمل و محک خوردن آن، و تصحیح و صیقل خوردن و تکاملش طی یک فرایند مبارزاتی، هرگز به دست نخواهد آمد. مساله اینست که اولاً نقشه بر اساس اهداف پایه‌ای، خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح طراحی شود. ثانیاً، با در نظر گرفتن مجموعه شرایط موجود و ارزیابی علمی و دیالکتیکی از روندها و عوامل موجود طراحی شود. ثالثاً، به آن برخورد خشک و دکماتیستی نشود و راه برای تصحیح و تکامل و حتی انجام تغییرات اساسی در آن، باز گذاشته شود. بدون داشتن نقشه در هر مقطع و در هر عرصه معین، جمع‌بندی صحیح و همه‌جانبه از نقاط ضعف و قوت خط و دیدگاه یک حزب، دشوار و محدود می‌شود. مساله اصلی جلوگیری از داشتن نقشه است حتی اگر دلایل و عوامل گوناگون راه بر عملی شدن آن ببندد. برای مثال، یکی از اهداف نقشه تاسیس یک نشریه سراسری برای سازماندهی افشاگری همه‌جانبه سیاسی، متحد کردن گرایش‌های مختلف درون جنبش سوسیال‌دمکراتیک روسیه بود که عملی نشد. ولی تدارک تئوریک - ایدئولوژیک - سیاسی این نقشه، یعنی انتشار دو سند "از کجا باید آغاز کرد" و "چه باید کرد"، تأثیرات مهمی در عقب‌راندن خط اکونومیستی مسلط بر جنبش داشت و پشتوانه مهمی برای پیشروی و تفوق بلشویکها در مبارزات سالهایی که به انقلاب ۱۹۰۵ و سپس انقلاب ۱۹۱۷ انجامید فراهم کرد.

در بخش مربوط به نشریه سراسری، لنین تلاش می‌کند استدلالاتی که از جانب اکونومیستها و تروریستها علیه این نقشه می‌شود را یک به یک پاسخ گوید.

او همزمان از دو روش نفی و اثبات استفاده می کند. یعنی از يك طرف نادرست بودن آن استدلالات و گرایشاتی که پشت آنهاست را نشان می دهد و از طرف دیگر، ضرورت و کارآیی نشریه سراسری را در جزئیات روشن می کند. او بحث نشریه را به يك موضوع کلی یعنی کار سراسری در مقابل محلی گرایی مرتبط می سازد. راه های جلوگیری از اتلاف نیرو را جلو می گذارد. در مقابل این استدلال اکونومیستها که تهیه و توزیع نشریه سیاسی منظم و سراسری کار دشواری است، با صراحت می گوید: "نگو نمی توانم، بگو نمی خواهم." لنین در مقابل این بحث که يك نشریه سراسری نمی تواند به منافع جنبش در سطوح محلی پاسخ دهد و بدین ترتیب مبارزات و مسائل خاص از نظر دور خواهد ماند و فقط مسائل کلی و عام مطرح خواهد شد، بحث ایجاد شبکه ای از گزارشگران و توزیع کنندگان محلی را جلو می گذارد و اثبات می کند که فقط با آگاهی يك مرکز از همه وقایع و مبارزات محلی و جمعیندی و سنتز متمرکز اینهاست که می توان پاسخ و راهکارهای صحیح برای موضوعات و مبارزات خاص در هر محل فراهم آورد. فقط با متمرکز کردن و انتشار اخبار محلی به شکل سراسری است که می توان نیروی عظیم و متحدی را پشتوانه مبارزات محلی کرد. لنین توضیح می دهد که با ایجاد يك شبکه منظم و مرتبط با يك مرکزیت می توان نیرو و انرژی موجود را به حداکثر مورد استفاده قرار داد و جلوی استهلاک غیر ضروری نیروها را گرفت. لنین با آمار و ارقام ارائه شده از سوی جریانات اکونومیستی و تروریستی در مورد تعداد نشریات محلی و زمان انتشار و تیراژ آنها نشان می دهد که این گونه نشریات خیلی کم و به فواصل زیاد منتشر می شود و بنابراین تاثیر چندانی بر روند تحولات ندارد. بدین ترتیب حتی مقالات خوب و افشاگری های جانداري که گاه به گاه در این یا آن نشریه محلی منتشر می شود هم تاثیری که باید و شاید بر جای نمی گذارد. مهمتر از همه، نشریات محلی موجود منحصرأ به مبارزات روزمره کارگری می پردازد و بنابراین نمی تواند ایده جنبش عمومی سیاسی علیه قدرت حاکم را اشاعه دهد و تقویت کند. نمی تواند در اتحاد طبقه کارگر و همه فشرها و طبقات تحت ستم، یعنی اتحادی که برای سرنگونی انقلابی تزاریسم ضروری است، نقش موثری بازی کند. او مشخصاً در نقد جریان تروریستی می گوید که: اینان مدافع تداوم تشکیلات هستند ولی از تداوم اندیشه انقلابی و تئوری کمونیستی سر باز می زنند.

لنین تاکید می کند که ایده نشریه سراسری به معنای نفی کار انتشاراتی در زمینه مبارزات تریدیونی و مسائل محلی نیست. او از ابزارهای دیگر مانند اعلامیه برای مطرح کردن فوری مسائل مربوط به کارخانه های معین و محل های معین نام می برد و ایده انتشار جزوات یا نشریه تریدیونیون را هم جلو می گذارد. لنین با تیزی به مشکلی که در برابر سوسیال دمکراتهای آن دوره قرار داشت (و این به جنبش کنونی ما هم مربوط می شود) می پردازد. یعنی برقراری رابطه صحیح و متناسب بین فعالیت سوسیال دمکراتیک و فعالیت تریدیونیونی. او می گوید که فقط با سازماندهی یک فعالیت سراسری حول یک نشریه سراسری با یک شبکه منضبط و مرتبط به یک مرکزیت فشرده و قابل است که می توان با انتقال تجارب و جمع بندی ها به همه واحدها، تناسب صحیحی بین عرصه های مختلف کار ایجاد کرد.

ضمیمه ۱

باز هم درباره خواندن "چه باید کرد؟"

فرهاد-فریاد

نامه ی زیر را رفیق "فرهاد- فریاد" درباره « یادداشت هایی در مورد کتاب "چه باید کرد" لنین: بخش پنجم: ضرورت تبلیغ همه جانبه در بین همه اهالی - نوشته جمعی از فعالین کارگری (jafk)» ارسال کرده است که عیناً در زیر می آوریم:

اینکه لنین می گوید بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد به این معنا نیست که ذهن و تئوری مقدم است تئوری بدین دلیل اهمیت دارد که خودش از یک یراتیک بلاواسطه بدست آمده باشد در واقع نگاه انتزاعی به تئوری نیست. وظایف سوسیال دموکراتهای روس که در شرایط آغاز قرن بیستم و در شرایط انقلاب دموکراتیک بودند و سوسیال دموکراتهای قرن بیست و یکم همسان نیست اگر در آن زمان مدیریت و رهبری همه ی مردم مطرح است، ابتدا اتحاد و همبستگی خود طبقه کارگر بیش از سایر طبقات مطرح بوده است.

ما باید حزب طبقه ی کارگر باشیم یا نماینده ی خواسته‌های ارتجاعی طبقات دیگر ما یا باید حزبی بسازیم که اعضاء و رهبری اش را طبقه ی کارگر بکند و یا حزبی که کلکسیون‌ی از رهبران همه ی طبقات اکر برای رهائی از دام اکونومیسیم و رفرمیسیم ثنوری انقلابی را مطرح می کنیم به این معنا نیست که در حزب طبقه ی کارگر باز است که همه ی اعضاء باشکاه آن را اداره کنند غیر از طبقه ی کارگر سایر طبقات ارتجاعی اند تنها طبقه ی کارگر است که انقلابی ست زیرا خواهان تغییر انقلابی در همه ی عرصه هاست تا رسیدن به کمونیزم سایر طبقات نه می تواند و نه در جایگاه طبقاتی شان چنین تصویری وجود دارد . اکر کمونیستها اعتقاد به رهائی بشریت دارند نمی توان بلافاصله به این نتیجه رسید که همه طبقات هم خارج از منافع طبقاتی اشان حاضرند با طبقه ی کارگر هم کام شوند طبقه ی کارگر موضوعش طبقه ی کارگر است و اهدافش اهداف طبقه ی کارگر تنها اندیشه های خرده بورژوازی ست با رهبری لیبرالیزم که کوتاه بینی و عجله اش را برای کسب قدرت به حساب انقلابی گری اش می گذارد طبقه ی کارگر آگاه از اساسی ترین نیازهای سیاسی اش حرکت می کند سازماندهی می کند با يك کار مستمر و دائم تا آنکه دیناتوری یرولتاریا را مستقر سازد چنین حزبی نمی تواند مانند سایر طبقات اهداف بلند مدتش را فدای اهداف کوتاه نظرانه ی خرده بورژوازی کند حزب طبقه ی کارگر از آن طبقه ی کارگر است اینکه لنین خواهان اعزام روشنفکران سوسیال دموکرات به درون طبقه ی کارگر است به این دلیل است که عناصر واقعا یرولتاری که رهبران عملی طبقه ی کارگر هستند وارد حزب شده و برای حزب تصمیم سازی کنند ارتباط حزب و طبقه را یکسان کنند و توهامات روشنفکرانه ی حزب را به تفکرات رهبران واقعی طبقه ی کارگر نزدیک و در نهایت حزب را از درون طبقه ی کارگر انتخاب کند و حزب و طبقه را یکی کند و حزب در عرصه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی توانمند برای رهبری می شود در واقع توصیه ی لنین به این خاطر است که حزب از چهارچوب محفلی روشنفکرانه تبدیل به رهبر واقعی و عملی طبقه ی کارگر بشود حزب طبقه ی کارگر باید حزب طبقه ی کارگر بماند و قطب بندی جامعه را به سمتی هدایت کند تا همه ی اقشار و طبقات حزب خودشان را ایجاد کنند و تصمیمات حزب طبقه ی کارگر باعث شود تا سایر احزاب بر اساس منافع طبقاتیشان به دنباله روی از حزب طبقه ی کارگر کشیده شوند تا مرز بین احزاب حکومتی و احزاب ضد حکومتی را بارزتر کند نه آنکه حزب را مرکز خواسته‌های همه ی طبقات بنمائیم اینجا مسئله ی استقلال نیست زیرا هر حزبی بر اساس منافع طبقاتی اش سنجیده می شود يك حزب

طبقه ی کارگر یا حزب طبقه ی کارگر است و بر اساس منافع طبقاتی طبقه ی کارگر حرکت می کند و یا نیست و بر اساس منافع طبقاتی طبقه ای ست که واقعا نمایندگی اش می کند به همین دلیل است که دیالکتیک مبارزه ی طبقاتی بامرزبندی های مکانیستی متفاوت است روح تحلیل لنین در جه باید کرد همین است که فاصله ای بین طبقه ی کارگر و حزب سوسیال دموکرات هست که روشنفکران ایجاد کرده اند او با درک درست از شرایط خواهان تغییر قوا در حزب است تا کارگران بیشتری در حزب حضور یابند و حضور کارگران بیشتر در حزب به معنی دنباله رو شدن روشنفکران از آنان است به همین دلیل هم هست که تاکید دارد کارگران شهرهای بزرگ و کارخانه های بزرگ تا بتواند آگاه ترین نیروهای طبقه ی کارگر را وارد حزب کند نقشه و طرح لنین بر اساس وفاداری و یافشاری اش به مارکسیزم طبقه ی کارگر و دیکتاتوری پرولتاریاست اگر رهبران مارکسیست معتقدند که باید هویت هزمونی و اتوریته ی طبقه ی کارگر اعمال شود به این دلیل است که خواست طبقه ی کارگر رهایی بشریت است استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست محو طبقات است هیچ طبقه ی دیگری قادر نیست تا آخر انقلابی بماند زیرا در هر مرحله ای از مبارزه سایر طبقات به خواسته های طبقاتیشان می رسند زیرا آنان اساس بردگی را تغییر نمی دهند طبقه ی کارگر در هر مرحله از مبارزه با تحلیل دقیق آرایش طبقاتی به عنوان طبقه ی کارگر از خواسته های انقلابی سایر طبقات حمایت و پشتیبانی می کند و این بدین معنا نیست که طبقه ی کارگر خودش را فراموش کند و زیر پرچم سایر طبقات وارد مبارزه ای شود که خواهان قل و زنجیر بیشتر برایش می باشند فرمبستها یوبولیستها لیبرالها رویونیستها و ایورتونیستها همه در تلاشند تا طبقه ی کارگر را زیر پرچم خودشان هدایت کنند تا خواسته های ارتجاعی اشان را با کمک کارگران بدست آورند شرکت طبقه ی کارگر در چنین مبارزه ای فقط تقویت قل و زنجیرهای بیشتر و اسارت بیشتر برای طبقه ی کارگر بوده و نفع دیگری ندارد کشاندن طبقه ی کارگر به حوزه ی مبارزات اقتصادی یعنی نادیده گرفتن منافع آتی و حیاتی طبقه ی کارگر و یا خارج کردن طبقه ی کارگر از مبارزات صنفی نیز یعنی خارج ساختن طبقه ی کارگر از مبارزه ی رودر رو با سرمایه داری است و کشاندن طبقه ی کارگر به حوزه های انتزاعی و ذهنی ست که باعث می شود طبقه ی کارگر به حوزه های بند بازی سایر طبقات و معاملات سرمایه داری کشیده شود طبقه ی کارگر نمی تواند به مبارزه اش مادیت دهد اگر در مبارزات صنفی وارد نشود عینیت تئوری در فعلیت و عملی بودن است خارج ساختن طبقه ی کارگر از حوزه عمل به

بر حرفی های تئوریک ایجاد امنیت برای سرمایه داری ست چه کسی اعتصاب کند ؟ برای چه اعتصاب کند ؟ اینها اولین سئولات است اما سئوال مهمتر اینست هدف کوتاه مدت از اعتصاب چیست ؟ هدف بلند مدت از اعتصاب چیست ؟

اینجاست که نقش حزب و تئوری انقلابی مطرح می شود و جایگاه رفیع خودش را به ما نشان می دهد برای اهداف استراتژیک تا استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و محو طبقات ما نمی توانیم نقش تئوری و حزب را نادیده انکاریم و این همان کاری ست که تئوریسینهای اکنومیسیت دچار آن شده اند و با روشهای مکانیستی اهداف استراتژیک طبقه ی کارگر را تا خواستههای کذرا و کوتاه مدت تقلیل می دهند و از درون این تفکرات جنبشهای سندیکالیستی ظهور می کند که آفتی ست برای مبارزه ی طبقه ی کارگر . اما جریانهایی که فقط به فکر تئوری انقلابی و حزب انقلابی اند با تفکرات ایده آلیستی شان مانعی بر سر راه مبارزه ی عملی طبقه کارگرند طبقه ی کارگر را از پراتیک عینی و واقعی جدا کرده و در عرصه های ذهنی و انتزاعی می کشند در واقع فرد را از هویت طبقاتی اش محروم می کنند و مانع عمل انقلابی بلافصل طبقه ی کارگر شده و طبقه ی کارگر را به روزی که هرگز نمی آید امید می دهند ما به عنوان نمایندگان طبقه ی کارگر معتقدیم طبقه ی کارگر روزانه با سرمایه داری در جنگ است تا در نهایت از دل این مبارزه تئوری انقلابی و حزب خودش را بوجود آورد تا سنکر به سنکر سرمایه داری را به زیر بکشد با ایجاد شوراهای کارگری در هر جمع کارگری پی کبر خواستههای اقتصادی و سیاسی اش می باشیم تا با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و محو طبقات همراه با طبقه ی کارگر جهانی بشریت را از قید هرگونه بردگی رها سازیم ایجاد شوراهای کارگری یعنی نطفه های دیکتاتوری پرولتاریا و ایجاد حزب کمونیست یعنی ایجاد نطفه های کمونیزم . کارگران جهان متحد شوید.

تذکری به رفقا هنگام مطالعه متون کلاسیک

بینا داراب زند

این روزها خوشبختانه با شکل‌گیری گروه‌ها و مجامعی از فعالان کارگری روبرو هستیم که با خط‌کشی قاطع مابین خود و نظرات لیبرالی دهه‌های پیشین، به سمت اتحاد محافل سوسیالیستی - کارگری حول برنامه‌ی سیاسی و عملی سوسیالیسم انقلابی گام بر می‌دارند. نمونه‌های چنین جریان‌هایی را می‌توان در رفقای "انقلاب سرخ"، "جمعی از فعالین کارگری (JAFK)"، "گروه کارگری هدف" و ... ملاحظه نمود که با تکیه به دستاوردهای ایدئولوژیک و پراتیک انقلابی

طبقه کارگر سعی دارند تا یک جنبش کارگری - سوسیالیستی را از پایه شکل داده و به ایجاد یک حزب انقلابی طبقه کارگر و در جهت استقرار حکومت شوراهای سازماندهی کنند. به جرأت می‌توان گفت که چنین مرحله و هدفی سخت‌ترین و حساس‌ترین دوران رشد طبقاتی پرولتاریا در هر جامعه و مقطعی است و طبیعی است که چنین افراد صادق و انقلابی‌ای با شناخت از کمبودهای تجربیات نظری و عملی خود به متون کلاسیک علم مبارزه طبقاتی رجوع کرده تا با اتکاء به تجربیات غنی جنبش کارگری، "راه را از چاه تشخیص" دهند.

نتیجه‌ی یکی از نمونه‌های پر ارزش چنین اقدامی را باید در "یادداشت‌هایی در مورد کتاب" چه باید کرد" توسط رفقای "جمعی از فعالین کارگری (JAFK)" مثال زد که سایت سلام دمکرات نیز با انتشار آن سعی کرده است در اختیار گروه‌ها و هسته‌هایی که احیاناً خودشان نیروی پیشبرد چنین فعالیت‌هایی را ندارند، قرار دهد. امروز نیز قسمت پنجم آن را با عنوان "**ضرورت تبلیغ همه‌جانبه در بین همه اهالی**" منتشر کردیم و مطمئناً قسمت‌های بعدی این تلاش را نیز در خدمت خوانندگان قرار خواهیم داد. اما با خواندن عنوان و سپس محتوای آن، گو این‌که مثل همیشه از مواضع اصولی ایدئولوژیک و سیاسی مطروحه لذت بردیم، اما متوجه اشتباهی نیز گشتیم که لازم است در اینجا آن را به خودشان و خوانندگان مطالب‌شان گوشزد کنیم. به خصوص که بنظر می‌رسد که این اشتباه می‌رود تا تبدیل به ستونی از نظریات کارکردی (پراتیکی) ایشان گردد.

اصولاً هنگامیکه ما به متون کلاسیک رجوع می‌کنیم باید در نظر داشته باشیم که آنها برای پاسخگویی به معضلات مشخصی در زمان و مکانی غیر از شرایط کنونی ما نوشته شده‌اند. البته اینکه در پاسخگویی به چنان معضلاتی چندین تئوری جهانشمولی یافت می‌شود که هنوز اعتبار خود را حفظ کرده‌اند، شکی نیست. و به همین دلیل هم می‌باشد که در طی دهه‌ها توانسته‌اند بعنوان متون کلاسیک ارزشمند، از متون دیگری که چند سال پس از نگارششان به فراموشی سپرده شده‌اند، باقی بمانند. رساله "چه باید کرد" لنین نیز یکی از پر ارزش ترین متون کلاسیک است که بسیاری از نکات آن می‌تواند بخصوص از لحاظ نظری راهنمای ما باشد و اگر در شرایط مشابهی قرار گرفتیم حتی راهنمای عمل سوسیالیست‌های انقلابی باشد. اما سؤالی که برای ما مطرح است، اینست که: آیا ما در همان شرایط قرار داریم؟

ما با رفقای "جافک" از لحاظ تشخیص خط مشی انحرافی‌ای که اینک با آن روبرو هستیم، یعنی دیدگاه سوسیال لیبرال و سوسیال دمکراسی و عملکرد اکونومیستی آنها هم عقیده ایم. اما زمانیکه در متن نوشته‌های آنها می‌خوانیم که: « وقتی که لنین در چه باید کرد می‌گوید "ما باید به مثابه تئوریسین، مروج، مبلغ و سازمانده بین همه طبقات اهالی برویم" باید با يك دید استراتژیک به مساله نگاه کنیم که محدود به دوران قبل از کسب قدرت سیاسی نیست بلکه در سراسر دوران سوسیالیسم هم باید چنین کنیم. در اینجا بحث در چارچوب چگونگی درگیر کردن هر چه بیشتر و کیفیتاً بالاتر توده‌ها در اداره امور جامعه و دولت بعد از پیروزی انقلاب نیست، بلکه بر سر رهبری يك فرایند به سوی يك هدف معین است که برقراری چنین مناسباتی را بین عنصر آگاه با حرکت همه طبقات اهالی می‌طلبد.» [1] این سؤال برای ما ایجاد می‌شود که آیا شرایط سوسیالیست‌های انقلابی در سال ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ میلادی با شرایط ما در سال ۱۳۸۷ شمسی همسان است که ما چنین توصیه‌ی مشخصی را در پراونیک خود به دیگران می‌کنیم؟ و از طرف دیگر، آن را چون اصل مطلق مطرح می‌سازیم که گویا اگر کسی مخالف آن است در کمپ سوسیال لیبرال‌ها و اکونومیست‌ها قرار می‌گیرد؟

فکر نمی‌کنم که اینگونه باشد. سوسیالیست‌های انقلابی روسیه در سال‌های یاد شده مدت قریب به ده سال بود که فعالیت‌های مشخص انقلابی خود را آغاز کرده و از مراحل مختلف "دستیابی به برنامه انقلابی" و ایجاد "کمیته‌های سوسیالیستی در شهرهای بزرگ" و ادغام با بسیاری از کارگران پیشرو گذشته بودند و در آستانه تشکیل اولین کنگره حزب طبقه کارگر (سوسیال دموکراسی روسیه) قرار داشتند. در چنین زمانی است که لنین به سوسیالیست‌های انقلابی (کارگر و روشنفکر) که در کمیته‌های محلی سوسیالیستی تبدیل به گروه‌های کاری و مبنای اتحاد حزبی گشته بودند، دستورالعمل مشخص "ما باید به مثابه تنوریسین، مروج، مبلغ و سازمانده بین همه طبقات اهالی برویم" را توصیه می‌کند. اما، هنگامیکه سوسیال دموکراسی روسیه در سال‌های ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۰ هنوز مانند شرایط کنونی ما غالباً از روشنفکران سوسیالیست تشکیل گشته بود و ایشان هنوز نتوانسته بودند قشر آگاهی از طبقه کارگر بوجود بیاورند، در رساله "وظایف سوسیال دمکرات‌های روسیه" [۲] توصیه می‌کند که: "فعالیت‌های ما در حلقه‌ی اول و عمدتاً میان کارگران کارخانه و شهری است."

سوسیال دموکراسی روسیه نباید نیروهای خود را پراکنده کند. (سوسیال دموکراسی روسیه) می‌بایست فعالیت‌های خود را بر روی کارگران صنعتی متمرکز سازد. (کارگرانی که) دارای حساسیت بیشتری نسبت به ایده‌های سوسیال دموکراتیک هستند و از لحاظ سیاسی و معرفتی تکامل یافته‌ترند و مهمتر آنکه از لحاظ تعداد در مراکز بزرگ سیاسی متمرکزند. بنابراین ایجاد تشکلاتی انقلابی و با دوام (ضربه ناپذیر - durable) در میان کارگران کارخانه و شهری مهمترین و عاجل‌ترین وظیفه کنونی سوسیال دموکراسی است. وظیفه‌ای که انحراف از آن در حال حاضر بسیار نابخردانه است. اما، در همان حالیکه ما لزوم تمرکز نیروهای خود را بر کارگران کارخانه متمرکز کرده و از پراکندگی آنها دوری می‌کنیم، هرگز به سوسیال دمکرات‌های روسیه توصیه نمی‌کنیم که نسبت به دیگر اقشار کارگری و پرولتاریا بی‌تفاوت باشند. اصلاً اینگونه نیست. شرایط زندگی مشخص کارگران کارخانه‌های روسیه ایشان را ایجاب می‌کند که با کارگران صنایع دستی و پرولتاریای صنعتی پراکنده شده در دیگر شهرها و روستاها که در شرایط به مراتب بدتری به سر می‌برند، ارتباط نزدیکی برقرار کنند. همچنین کارگران کارخانه‌های روسیه (که اغلب خانواده‌هایشان در روستا زندگی می‌کنند)

در ارتباط مستقیم با توده های روستایی و نتیجتاً پرولتاریای روستا و میلیون ها کارگر کشاورزی و کارگران نیمه وقت و همچنین با دهقانان زمین باخته ای که با بیوایی و کار بصورت نیمه وقت سعی در حفظ زمین کوچک خود دارند و جزو مزدگیران محسوب می شوند، قرار دارند. سوسیال دمکرات ها ارسال نیرو را به میان کارگران کارهای دستی و کارگران روستایی مناسب زمانه نمی دانند، اما این بدین معنا نیست که خیال دارند آنها را به شمار نیاورند. آنها سعی خواهند کرد تا با آگاهی دهی در مورد مسائل کارگران صنایع دستی و روستایی به کارگران پیشرو آنها را تحت تأثیر قرار داده تا هنگامیکه ایشان با این کارگران برخورد می کنند آنها را با ایده های مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم و وظایف سیاسی سوسیال دمکراسی بصورت عمومی و پرولتاریای روسیه به اخص آشنا سازند پُر کنند- غنی سازند (imbue)" [۲]

پس می بینیم که دستورالعمل های مربوط به پراتیک مشخص انقلابی منوط به تحلیل ما از شرایط مشخص نیروهای بالفعل مان می باشد. سوسیال دمکراسی روسیه در اواخر صده نوزدهم (۱۸۹۷) که هنوز نیروهایش به غنای کافی از اعضای کارگری نرسیده بودند، تمامی نیروهای خود را در مراکز صنعتی و کارگران صنعتی متمرکز کرده و لنین سوسیالیست ها را از پراکنده کردن نیروهایشان بر حذر می داشت. و حتی کار در اقلشار عقب مانده تر کارگران را نیز از وظایف فوری و مستقیم سوسیال دمکرات های روسیه نمی شمرد. اما در سال ۱۹۰۲ میلادی، پس از آنکه تعداد لازمی از کارگران پیشرو در کمیته های حزبی متشکل شده بودند و توان مبارزاتی و سازماندهی ایشان را به مراتب بالاتر برده بودند، دستورالعمل "ما باید به مثابه تئوریسین، مروج، مبلغ و سازمانده بین همه طبقات اهالی برویم" را توصیه می کند.

در پایان باید متذکر شوم که در چنین زمان مهم و حساسی ما باید از اشتباهات کوچکی که می تواند تبدیل به انحراف مسیر بزرگتری شود پرهیز کنیم و اینک که برای جبران ناآگاهی و بی تجربگی جریان نو پای سوسیالیسم انقلابی مجبور به مراجعه ی دوباره به متون کلاسیک گشته ایم، مراقب اعتبار نتیجه گیری های خود باشیم. اینطور نیست که تمام احکام صادر شده توسط بزرگان مارکسیسم در متون کلاسیک در تمامی شرایط معتبر هستند.

[۱] "ضرورت تبلیغ همه جانبه در بین همه اهالی"

<https://www.salam-democrat.com/spip.php?article۱۷۶۵۹>

[۲] Lenin، The Task of The Russian Social Democrats، Vol. ۲، pp. ۲۲۲ - ۲۵۱، ۱۸۹۷

[۲] Lenin، The Task of The Russian Social Democrats، Vol. ۲، pp. ۲۲۰ - ۲۲۱

ضمیمه ی ۳

یک توضیح ضروری در مورد یادداشتهایی از مطالعه "چه باید کرد"

انتشار خارجی پنج قسمت از یادداشتهایی که از مطالعه اثر مهم لنین تهیه کرده بودیم با عکس العمل عمدتاً مثبت مخاطبان وبلاگ ما و دیگر سایت های سیاسی و کارگری روبرو شد. ما در بخش اظهار نظر کاربران وبلاگ "جمعی از فعالین کارگری" و نیز در مقالات کوتاهی که سایت "سلام دمکرات" انتشار داد، با انتقادهای معینی نیز روبرو شدیم. در نوشته کنونی می خواهیم نکاتی را در مورد این یادداشتهای و هدف خود از انتشار خارجی آنها مطرح کنیم. در همین نوشته به برخی انتقادهای مطرح شده نیز می پردازیم.

این یادداشتهای در واقع مجموعه نکاتی است که در جریان مطالعه دستجمعی "چه باید کرد" جمعبندی کرده بودیم. ما مطالعه اثر لنین را با دیدی الگو بردارانه انجام ندادیم. نه فقط از "چه باید کرد" بلکه از سایر آثار مهم گذشته جنبش انقلابی طبقه کارگر جهانی نیز نباید الگو برداری کرد.

هدف ما از این مطالعه، تعمیق درک خود از پدیده اکونومیسم، مبانی ایدئولوژیک این پدیده و انعکاس آن در سیاست ها و شعارها و امور تشکیلاتی یک حزب کارگری بود. واضح است که رجوع ما به "چه باید کرد" چندان معصومانه نبود! یعنی ما با گرایش آشکارا جانبدارانه و دیرینه سراغ لنین رفتیم.

آنهم به سراغ نوشته ای که طی دهه های گذشته (و حتی در زمان خود لنین) مورد حمله جریانان رنگارنگ رفرمیست، اکونومیست و انحلال طلبان حزبی قرار گرفته است. به نظر ما "چه باید کرد"، جوهر و مبنای درك از حزب انقلابی و از رابطه میان عنصر آگاهی و جنبش خودبخودی را در خود دارد. از دید مخالفان "چه باید کرد"، این اثر را بازتاب می دهد و سر منشاء بوروکراتیسم بعدی در دوران سوسیالیسم جوهر و مبنای نخبه گرایی، اقتدار گرایی و دیکتاتورمندی حزبی شوروی است. ما در مطالعات جنبی خود حتی به یادداشت کوتاهی از لنین در دوران جنگ جهانی اول (یعنی بیشتر از دهسال بعد از انتشار "چه باید کرد") برخورداریم که صحبت از "ضرورت خم کردن چوب به سمت مخالف" از سوی خود به هنگام نوشتن "چه باید کرد"، در مواجهه با گرایش های رفرمیستی - اکونومیستی و فرصت طلبانه می کند.

اینکه منظور لنین از طرح این موضوع چه بوده، و این "خم کردن" را در چه زمینه ای مد نظر داشته، روشن نیست. ولی از نظر ما، مبنای و جوهر "چه باید کرد" کماکان باید در نگرش و عملکرد هر نیروی آگاه طبقه کارگر (خواه حزب، خواه تشکل پیشا - حزبی) جاری باشد. وجود اکونومیسم و رفرمیسم جان سخت در میان فعالان جنبش کارگری و چپ ایران، دلیل خوبی بود که به فکر انتشار خارجی "یادداشتها" بیفتیم. می توان گفت که در جنبش کارگری و چپ ایران هیچگاه نگرش "چه باید کردی" جدی گرفته نشده، یا به شکل عمیق درك نشده است. منظورمان به هیچ وجه این نیست که گویا تا به حال (یعنی تا همین امروز که ما به مطالعه این اثر نشسته ایم) هیچ نیرو و شخصی در جنبش ایران، تفکر لنینی نداشته و در این راستا نکوشیده است. ما داریم در مورد جریان غالب و مسلط طی سال های طولانی حیات این جنبش صحبت می کنیم. ما فکر می کنیم که در این زمینه، در میان نیروها و افرادی که خود را پیرو نگرش لنین می دانستند نیز نوسان وجود داشته است و بسیاری از "چه باید کردی"ها به این نگرش پایبند نمانده اند. ما در بررسی تاریخچه جنبش چپ و کارگری در ایران به نکات جالبی در این زمینه بر می خوریم. مثلا در دوران فعالیت گسترده حزب توده در سال های ۲۲ - ۱۳۲۰ بخش کوچکی از کادرها که مخالف رهبری رفرمیست حزب بودند و به ایجاد هسته های اولیه برای ایجاد حزب لنینی در دل حزب توده (به مثابه يك جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی) اعتقاد داشتند، از سوی رهبری مورد بهتان قرار گرفته، به اتهام خرابکاری و تحريك به انفراد کشانده شدند.

یعنی جریان رفرمیستی مسلط بر جنبش کارگری در آن دوران، خط و نگرش "چه باید کردی" را سرکوب کرد؛ و چوب این مساله را بیش از هر کس طبقه کارگر در ایران خورد. این هم حالب است که در کتابی که اخیرا تحت عنوان "يك قرن مبارزه طبقاتی در ایران" (به قلم محمد حسین) انتشار یافته، در بررسی تاریخچه حزب توده در آن دوران، هیچ اشاره ای به این وجه مهم و تعیین کننده در مبارزات طبقاتی (و درون حزبی) نشده است. این بی توجهی به عنصر آگاهی که در واقع معنایی جز نادیده گرفتن ضرورت حزب پیشاهنگ در سازماندهی و رهبری انقلاب اجتماعی ندارد، بازتاب گرایش و تفکر مسلط بر بخش بزرگی از فعالان جنبش کارگری در حال حاضر است. با چنین دیدگاهی، همه موضع گیری ها در مورد رفرمیست بودن رهبری حزب توده در آن سال ها، به يك ناسزای توخالی تبدیل می شود.

نکته روشنگر دیگری که هنگام مطالعه "چه باید کرد" به آن برخوردیم، تاثیر سرکوب پلیسی نیروهای انقلابی در شکل دهی شرایط ذهنی رفرمیستی و پایین آمدن سطح توقعات در میان مبارزان است. ما این را به عینه در تجربه شکست خونین انقلاب ۵۷ دیده ایم. به همین ترتیب، لنین به تشریح شرایطی می پردازد که عمده شدن يك گرایش یا نیروی مخالف از نظر دستگاه حاکمه عملا باعث می شود که میدان مانور معینی برای گرایش ها و نیروهای مخالف دیگر به وجود بیاید. این نکته را که لنین در مورد پدیده "مارکسیسم علنی" در روسیه مطرح می کند، به نوعی در تجربه مبارزه طبقاتی در ایران نیز مشاهده شده است. یکی از انتقادات به "یادداشتها" در همین زمینه یعنی "مارکسیسم علنی" است. ما به مقایسه دوره آغازین "دوم خرداد" در ایران با اوضاع روسیه تزاری در آستانه قرن بیستم (انگونه که لنین تصویر می کند) پرداخته بودیم؛ تنها از این نظر که به سر بلند کردن گروهی از روشنفکران چپ ایران که در فضای بعد از "دوم خرداد" به انتشار آثار مارکسیستی و شبه مارکسیستی پرداختند (و برخی از آنان هنوز هم در سطحی بسیار محدودتر و کنترل شده تر به این کار ادامه می دهند) اشاره کنیم. لنین در "چه باید کرد" از امکان ائتلاف با مارکسیستهای علنی صحبت می کند و اینکه سوسیال دمکرات های انقلابی به خاطر قدرت خط خود و پشتوانه طبقاتی خود از چنین نزدیک شدنی به مارکسیست های لیبرال یا علنی نمی ترسند. ما بدون الگوبرداری نعل به نعل از این بحث لنین می خواستیم به موقعیت طبقاتی چنین پدیده ای در ایران امروز و فضای فکری معینی که میان روشنفکران

و مشخصا در دانشگاه ها ایجاد کرده، اشاره کنیم. بحث ما این بود و هست که چنین فضای فکری ای فقط يك جنبه ندارد. یعنی در همان حال که برداشت رفرمیستی، غیر انقلابی و یا صرفا آکادمیک از مارکسیسم را اشاعه می دهد؛ باعث تبلیغ مارکس و مارکسیسم و تشویق مطالعه آثار کلاسیک نیز می شود. موضع گیری یا ناسزا گفتن به رفرمیسم و سازشکاری (و توهم پراکنی های دوم خردادی) این دسته از روشنفکران جامعه، نباید تاثیر مثبت فعالیت آکادمیک - فرهنگی آنان را پوشاند. ما مطمئنیم که اگر ناقدان "یادداشتها"، کلاه خود را در این زمینه قاضی کنند می بینند که حتی خودشان هم از شنیدن خبر انتشار "کاپیتال" و امثالهم به وجد می آیند و اینجا و آنجا سراغش را می گیرند.

نکته دیگری از "یادداشتها" که انتقاداتی را برانگیخت به آنچه لنین در عبارت "رفتن بین تمام اهالی" بیان کرده، مربوط می شود. به نظر ما، این وظیفه دقیقا" به مفهوم و روش رهبری طبقه کارگر بر انقلاب اجتماعی گره خورده است. نه فقط نیروهای انقلابی و آگاه طبقه کارگر، بلکه نیروهای پیشاهنگ سایر طبقات اجتماعی نیز برای کوبیدن مهر خود بر تحولات اجتماعی و جهت دادن به حرکت مردم، آنگونه که منافع طبقاتی خودشان تامین شود، به میان تمام اهالی می روند. از نظر لنین، این کار به دو معنی است: یکم، تبلیغ و ترویج اهداف انقلاب اجتماعی تحت رهبری طبقه کارگر و برنامه های کوتاه مدت و درازمدت پیشاهنگ طبقه کارگر (در مورد قشرها و طبقات مختلف) در سراسر جامعه. دوم، افشاگری از همه بهره کشی ها و ستم هایی که بر همه قشرها و طبقات مردم روا می شود و پشتیبانی (به اشکال و درجات مختلف، و مشروط و نامشروط) از مقاومت و اعتراض و مبارزه همه آنها در برابر نظام و دولت طبقاتی حاکم. این دو کار، امروز و فردا ندارد. ضعیف یا محدود بودن يك نیروی انقلابی بدون شك دامنه فعالیت و تاثیر گذاریش در این عرصه را محدود خواهد کرد؛ ولی محتوای این کار را تغییر نخواهد داد. این بخش مهمی از تربیت و پرورش و جذب کارگران از همان ابتدای فعالیت در میان طبقه کارگر محسوب می شود. یعنی نمی توان گفت که در ابتدای کار، باید فقط به میان کارگران رفت و جای پای خود را با پرداختن به مسائل صرفا کارگری محکم کرد؛ و در مراحل بعد به بقیه جامعه پرداخت. نکته "چه باید کرد" و لنین اینست که سوسیال دمکرات ها باید با این سیاست به میان کارگران بروند. ابزارهای لازم برای تربیت و پرورش کارگران باید با همین جهت گیری ساخته شوند.

و بالاخره يك نکته در مورد روشنفکران و کارگران. یکی دیگر از انتقادهای مطرح شده به "یادداشتها" اینست که ما با بحث های خود، میان روشنفکران و توده کارگران دیوار کشیده ایم و همه توجه خود را به روشنفکران معطوف داشته، به آنان پر بها داده ایم؛ حال آنکه هدف لنین از نوشتن "چه باید کرد"، نزدیک کردن روشنفکران به کارگران بوده است. در پاسخ به این انتقاد باید بگویم که ما بارها "چه باید کرد" را زیر و رو کردیم، ولی اصلا به چنین هدفی برنخوردیم. زیرا لنین نه در مورد روشنفکران به طور عام، بلکه در مورد روشنفکران سوسیال دمکرات صحبت می کند. یعنی کسانی که نه تنها می خواستند بر جنبش طبقه کارگر تاثیر بگذارند و با آن پیوند بخورند، بلکه آگاهانه قصد رهبری سیاسی آن را داشتند. همه بحث لنین بر سر اینست که با چه سیاستی باید به میان کارگران رفت.

لنین در "چه باید کرد" به ویژه آنجا که بحث حزب در میان است هیچ مرزی میان کارگر سوسیال دمکرات و روشنفکر سوسیال دمکرات نمی کشد. همه بحث هایی که لنین و دیگر متفکران و رهبران انقلابی طبقه کارگر جهانی در مورد ضرورت جذب هر چه بیشتر کارگران به درون حزب انقلابی پرولتری کرده اند، به معنای اینست که ستون فقرات محکمی از پرولترهایی که مسلح به ایدئولوژی و سیاست انقلابی و دارای مهارت های انقلابی هستند به وجود آید. ادامه کاری و پیگیری فعالیت انقلابی و در سطح بالاتر، انجام انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در گرو شکل گیری و قوام گرفتن چنین تشکیلات رهبری کننده ای است. نیرویی که در صفوف حزب انقلابی طبقه کارگر گرد می آید (چه کارگر، چه روشنفکر) برای مدتهای طولانی نسبت به کل کارگران و زحمتکشان جامعه، اقلیت باقی خواهند ماند. و همانطور که تجربه نشان داده این مساله حتی سالیان سال در دوران ساختمان سوسیالیسم نیز ادامه خواهد داشت. پس برای اینکه بینیم يك حزب نماینده واقعی طبقه کارگر هست یا نه، نمی توانیم به تعداد کارگرانی که در صفوفش عضویت دارد نگاه کنیم. اما در صورتی که يك حزب، تلاش مشخصی را برای جذب پیشروترین و انقلابی ترین اعضای طبقه کارگر در هر مقطع سازمان ندهد، یعنی نسبت به دامنه و عمق انقلابی که می خواهد سازماندهی کند و توان کیفی و کمی ضروری برای انجام این کار بی توجه مانده است. یا در واقع، اهمیت وظایف انقلابی خود را به درستی درک نکرده است. اینها مجموعه نکاتی بود که در این فرصت مطرح کردنتان را مفید و لازم دیدیم.

ما مشتاقانه منتظر ادامه اظهار نظرها و انتقادهای همه خوانندگان "یادداشت‌هایی از مطالعه چه باید کرد" هستیم.

فردا از آن طبقه ی کارگر است آبان ماه ۸۷

ضمیمه ۴



...نا گفته پیدا است که در اینجا اولاً انحراف جنبش کارگری در سطح کلی _ بین المللی در شرایط کنونی با یک شبیه سازی زیرکانه " اکونومیسم" اعلام شده است. یعنی درست زمانی که باید متعاقب درس گیری اصولی از آموزش های لنینیسیم و با اتکا به متدولوژی دیالکتیکی مندرج در رساله ی " چه باید کرد؟" در پی استنتاج اصولی از شرایط مشخص پرداخت بدون هیچگونه تبیینی ما را در برابر یک شبیه سازی با اتکا به متدولوژی " مصادره به مطلوب" قرار میدهند. در واقع بولتن به نظریه از پیش آماده اش که البته به صراحت هم آن را مطرح نمیکند، لباس لنینی می پوشانند. ثانیاً بر این نکته که وقتی اتفاقاً " اکونومیست" ها آنگونه که بولتن می گوید صریحاً از ایده آلهای خویش دفاع میکند، در واقع از گسترش ایدئولوژی لیبرالی در جنبش کارگری سخن می گویند و طبعاً به مدافعان ایدئولوژی بورژوازی در جنبش تحول پیدا می کند، پرده ساتر افکنده شده است. ثالثاً ظاهراً برای بولتن اکونومیسم مترادف ایدئولوژی بورژوازی نیست.

هرفعال و با جریان سیاسی طبعاً از این آزادی برخوردار است که متدولوژی برخورد به مسائل مثلاً به جنبش پیش رویش را متناسب با مابانی و تاکتیکی که در دستور دارد خود انتخاب نماید. بنابراین وقتی بولتن می نویسد که: " در واقع ما به بحثهای اثباتی و استدلالی بیشتر احتیاج داریم تا پلمیک. جدل صرف و مچ گیری صرف." این انتخابی بر اساس مابانی معینی است که مورد قبول آنها است و ما هم قصد مجادله در آن را نداریم. اما وقتی بولتن مسئله فوق را بطور دو فاکتو به لنینسیم و چگونگی مبارزه مارکسیسم و اپورتونیسیم مربوط میکند ما را بالاچار

در شرایطی قرار میدهد که بگوئیم بولتن اساساً نظریه غیر قابل دفاع خود را به نام لنین به خورد خواننده میدهد. هر کس با نگاهی گذار به چه باید کرد بخوبی در مییابد که جوهر مباحث لنین تماماً بر استدلالات پلمیکی بر علیه جریانان انحرافی در جنبش سوسیال دمکراسی روسیه به مثابه بخشی از جریان اپورتونیسیم بین المللی " آزادی انتقاد" قرار دارد و از آنجا که این اولین پدیده جریان بین المللی اپورتونیسیم است و متأثر ازین به دو اردوگاه متفاوت تقسیم شده بود و بلحاظ این اوضاع نوین بسیاری در اغتشاش فکری و عملی بسر میبرند، لنین جهت تنویر افکار جنبش و استحکام مابانی پلمیکی، در مباحث مطروحه پیرامون اوضاع خود را ملزم به توضیح و تبیین الغیائی شرایط و نظریات جاری میبندد. اینکه مثلاً بولتن میگوید ما به بحثهای پلمیکی و جدل احتیاج نداریم البته به خودشان مربوط است که از چه خط مشی در تقابل انحرافات موجود تبعیت کنند ولی وقتی آن را با استنادی غیر واقعی اما زیرکانه به لنین به ما ارائه میدهند ما تنها میتوانیم بگوئیم که بر اساس تجارب بلشویسم انقلابی از قضا باید جهت متحد ساختن صفوف جنبش کارگری به افشای بی امان و پلمیکی تمامی اردوگاه اپورتونیستی اقدام کرد. تنها با مدافعه از ایدئولوژی پرولتری و مبارزه بر علیه ایدئولوژی بورژوازی است که میتوان جنبش کارگری را متحد ساخت و این اتحاد را حفظ کرد. ما به موعظه اخلاقی حول چگونگی پیشبرد مباحث و نبردمان بر علیه اپورتونیسیم آن هم درست در زمانی که سالهاست وجود انواع و اقسام نظریات اپورتونیستی در جنبش ما از فرط وفور و اشاعه روزمره اشن بسیار بدیهی به نظر میرسند، احتیاجی نداریم.

نویسندگان بولتن به ما پیشنهاد می‌دهند. اتفاقاً بر اساس آن خصوصیتی که بولتن ارائه می‌دهد، اوضاع درست در شرایطی است که لنین از گسست مدافعه می‌کند. بر اساس آموزش لنینیسم بایستی با جد و جهد تمام هر جریان‌ی را که به اغتشاش پیرامون مبانی اولیه _ از جمله دیکتاتوری پرولتاریا _ بپردازد افشا نمود. تربیت سوسیالیستی فعالین جنبش کارگری منوط به افشاء چنین جریان‌اتی است و نه دنبال دلیل برای " ائتلاف" گشتن. در این زمینه هم درک بولتن ربطی به لنینیسم ندارد.

ص ۱۲ ستون ۲ _ رزمندگان شماره ۱۸ دی ماه ۸۷

لنین از پدیده تاریخی معینی در روسیه سخن می‌گوید و مشی تاکتیکی سوسیال دمکراسی در برخورد با آن را مد نظر قرار می‌دهد و بسیار روشن از شرایط ائتلاف اولیه و دلایل قطع رابطه بعدی سخن می‌گوید. قطع رابطه ای که علتش از قضا همان چیزی است که تاکتیک بولتن به درس گیری جهت ائتلاف تاویل شده است. شما مشخص از مارکسیسم علنی سخن گفته اید و مشخصاً با متدولوژی مصادره به مطلوب از سر و ته آموزش لنین زده اید و ژرف بینی خود در زمینه تضادها را تحویل خواننده داده و آن را جزو نکاتی قرار داده اید که ما باید بیاموزیم و اکنون از در دیگری وارد شده و حق به جانب از تلاش‌تان برای سیاست چه باید کرد؟ ی سخن می‌گوئید و خط مشی ائتلاف را به بذل توجه اتان به "ترجمه" آثار مارکسیستی تاویل می‌کنید.

ص ۱۳ ستون ۱ و ۲ _ رزمندگان شماره ۱۸ دی ماه ۸۷

خواننده میتواند بسادگی روح همان استدلال عامیانه ای را که در وجود "شیرین عبادی" در جستجوی جنبش زنان می‌گردید، بخوبی در اینجا مشاهده کند. ظاهراً نویسندگان بولتن یا آن استدلالات را از خاطر برده اند و یا شاید از سر سهل انگاری مجدداً آنرا در بستر دیگری مطرح کرده اند. این خط مشی تاکتیکی تعظیم در مقابل آنچه هست و تکریم حداقل! ظاهراً جان سخت تر از آن است که به این سادگی ها از میدان بدر شود. به مطلب باز گردیم. بزعم ما اگر کسانی از انتشار " کاپیتال" خوشحال میشوند میتوانند به این دلیل هم باشد که انتشار کاپیتال را نشانه ای برای درخواست اجتماعی آن میدانند. زیرا بازار کتاب هم مانند هر کالای دیگر در جامعه سرمایه داری تابع قانون عرضه و تقاضا است

و انتشار مجدد "کاپیتال" در بازار کتاب نشان می‌دهد که برای انتشار آن تقاضا وجود دارد و طبیعی است که انتشار آن برای عوامل ذینفع هم سود آور بوده است.

ص ۱۴ ستون ۱ _ رزمندگان شماره ۱۸ دی ماه ۸۷

پیش از به اتمام رساندن نوشته حاضر ضروری است که اشاره کنیم که بر خلاف کتاب "چه باید کرد؟" که امر سازماندهی جنبش روزمره کارگری را در ارتباط با امر سازماندهی حزب طبقه کارگر مورد ملاحظه قرار داده است و از قضا انحراف اکونومیستی را حول مسئله چگونگی ارتباط مبارزات سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر افشاء نموده است. نویسندگان بولتن بر اساس اوضاع رایج در بخشی از جنبش چپ صلاح را در این دیده اند که از پرداختن به این نکته محوری و نتایج

تکاملی عملی آن در اندیشه بلشویسم انقلابی طفره رفته و عمداً آن را مورد اغماص قرار داده اند. حال آنکه هر کارگر کمونیستی بخوبی میداند که امروزه تشتت در زمینه امر تشکل کارگری و شیوع آرا اپورتونیستی و رفرمیستی در کنار سانتریسم حاکم بر برخی احزاب و سازمانهای چپ چه لطمات عظیمی را در هدر دادن انرژی فعالین کارگری در بر داشته است.

ص ۱۴ ستون ۱ و ۲ _ رزمندگان شماره ۱۸ دی ماه ۸۷

Mozilla Firefox - نظرات وبلاگ

http://jafk.blogfa.com/comments/?blogid=jafk&postid=19&timezone=-14415

ستین پنجره

یادداشت‌هایی در مورد کتاب "چه باید کرد" - لین - 5 نظر

نویسنده: مائوکیست

شنبه 9 شهریور 1387 ساعت: 23:14

یک- زمانیکه حکومت نزاری در اوج بحران شدید سیاسی - اوت 1917- قرار گرفته بود. سازمانها و احزاب مختلف جلسه ای برقرار نمودند. بحث این جلسه تاریخی این بود که با نبود یک رهبری مستحکم و منسجم در مقابل حکومت مطلقه تزار چه باید کرد؟ این جلسه در بحبوحه تصمیم حکومت تزار مبنی بر گماردن ژنرال کورنیلف برای اجرای حکومت نظامی و کودتا برای براندازی حکومت موقت کرنسکی بود. در جلسه گفته شد که حکومت تزار بخاطر اضمحلال در حال یورش و سرکوب انجام گسیخته است ولی یک قطب و الטרناٹیو در مقابلش قرار ندارد و توده ها از رهبری محرومند! کرنسکی(رهبر دولت موقت) ریاست این جلسه را به عهده داشت! همه متوقف القول بودند که باید پایه های حکومت موقت را مستحکمتر نمود. اما بر خلاف نظر اکثریت این جلسه، از ردیف آخر شخصی کوتاه قد با سری تاس و ریشی بر چانه برخاست و اعلام نمود که اتفاقا در روسیه یک رهبری کوچک، مستحکم و بهم فشرده متشکل از پرولتاریای انقلابی موجود است که رهبری این جنبش ضد تزاری را بعهده خواهد گرفت. اعلام نمود که این رهبری را بلشویکها بعهده دارند و دارای برنامه برای تسخیر قدرت سیاسی و جایگزینی دیکتاتوری بوزوازی با دیکتاتوری پرولتاریا می باشند! جاسه پایان یافت به مدت کوتاهی، دولت موقت در مقابل یورش ارتش به رهبری کورنیلف مجبور شد که قانون منع حزب بلشویک را ملغی نماید. تا آن زمان هیچیک از احزاب و افراد "سوسالیستی" و یا حتی احزاب رفرمیست شرکت کننده در این جلسه تا 24 اکتبر 1917 (بر مبنای تقویم روسیه تزاری قدیم آن زمان، 24 تا 27 اکتبر 1917 انقلاب بلشویکی به رهبری لینین حکومت مطلقه تزاری را سرنگون نمود) قادر به درک این مسئله نبودند. منظور از به میان آوردن این تجربه تاریخی این می باشد که باید برای رهبری انقلاب توده ای، درب و داعون نمودن ماشین دولتی ارتجاع هار و مطلقه جمهوری اسلامی، کسب قدرت سیاسی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا با توجه به شرایط خاص ایران مبنی بر طولانی بودن امر پیروزی انقلاب در تسخیر قدرت سیاسی سراسری، برنامه داشت، و آنرا با صدای بلند و رسا همین امروز اعلان نمود.

نویسنده: مائوگيست

شنبه 9 شهريور 1387 ساعت: 23:15

دوم- رفقا، این درست است که باید مقننه چه باید کرد را بر مبنای اوضاع مشخص ایران و بطور علمی بررسی و پیاده نمود، اما اگر این درست است "که چون خودشان هم اعلام می کنند که قبول نداریم حالا حرف حسابتان چیست؟" پس لاجرم اینهم درست است که روی سخن پرولتاریای انقلابی با این جریانات ضد م ل م نیست و نخواهد بود. روی سخن ما با گروه گروه افرادی هستند که به راه و رسم کمونیسم انقلابی میگردانند و ایندولوژی کمونیسم را تنها بییل دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی می دانند. بنابراین باید از چه باید کرد لنین برای آشنا نمودن این نسل جوان پرولتاریای انقلابی نقل قول آورد. بعلاوه چنین حکم کلی و تقریبا مطلق از طرف شما رفقا در مورد "بحث پلمیکی" در مقابله با "بحث اثباتی" و "نقل قولی" که گویا "یک جنبه دیگر هم اینست که جنبش ما به بحث پلمیکی عادت کرده و نه به بحث اثباتی."! بخصوم با توجه به اوضاع جنبش کارگری ایران بطور کلی و اوضاع آشفته بازار توریک جنبش سوسیالیستی درست و علمی نمی باشد. آیا منظور از این بحث چیست؟ "استدلال اثباتی" مورد نظر شما رفقا بر مبنای کدام اصول مستند و از مومن شده در پراتیک تاریخی انقلابات پرولتاریائی جهانی قرار دارد؟ آیا استدلال اثباتی، غیر پلمیک و غیر نقل قولی شما رفقا اصول مستند و آزموده شده لنین و مائو را در خود نهفته دارد یا "استدلال اثباتی" و "غیر نقل قولی" شما رفقا بر مبنای استدلال و نقل قولهای همین آموزگاران منتها به صورت خجالتی و آوردن نقل قول به معنی استدلالات آنان منهای نیارودن اسم آنان تنها بخاطر اینکه آن دسته ای که "اعلام کرده اند که قبول نداریم" را نرنجانیم! من متوجه این بحث یک بام و دو هوای شما رفقا نمی شوم! متوجه نمی شوم که چرا به یک باره باید بطور اخص و مطلق "بحث اثباتی نمود" و نه بقول شما "پلمیکی" و "نقل قولی"؟ اگر وظیفه تاریخی ما جان بخشیدن به مباحثات درست، علمی و اصولی که محبتشان در پراتیک انقلابی موج قبلی انقلاب سوسیالیستی آزموده شده- منهای دستاوردها و اسنجاجات غیر علمی و نادرست- با توجه به شرایط خاص ایران است که این وظیفه را با رسم شتر سواری به شیوه دولا دولا نمی توان و نباید به پیش برد.

نویسنده: مائوگيست

شنبه 9 شهريور 1387 ساعت: 23:17

سوم- باید نظرات خود را بر بستر تکامل مبارزه طبقاتی روشنتر و خالی از هر گونه ابهام و بطور علمی بیان نمود. نظرات پر از ابهام دیروز کاربرد خود را در شرایط کنونی از دست داده اند. آنچه که دیروز می توانست "درست" ارزیابی شده باشد در نکون مبارزه طبقاتی تاریخ مصرف خود را از دست داده است. باید شفاف بود و از ابراز نظرات التقاتلی پرهیز نمود. باتشکر و سپاس از ایجاد فضای تبادل نظر. فردا از ان طبقه کارگر است

پستی پنجره

یادداشتهایی در مورد کتاب "چه باید کرد" لنین - 2 نظر

چهارشنبه 20 شهریور 1387 ساعت: 19:1

نویسنده: فرهاد - فریاد

یکی از مشکلاتی که پیشگامان طبقه ی کارگر در ایران دارند اینست که به جای اینکه مسائل را از پایه شروع کنند و قدم به قدم مشکلات را حل کنند یکباره از سر شروع میکنند دوستان توجه نمی کنند که هنوز طبقه ی کارگر ایران دارای تشکلات حتی بدوی صنفی خودش نیست ولی وارد بحث های ائتلافی میشوند که جزئی از وظائف حزبی طبقه ی کارگر است البته یادآوری کنم که مارکسیزم علنی هم در دوره ی رئیس جمهوری خاتمی وجود داشت که باعث انشعاب و ایجاد دو حزب کمونیست (کومله) و حزب کمونیست کارگری و قبل از آن هم حزب توده و فدائیان خلق (اکثریت) و حزب رنجبران مدافع این شیوه بودند به همین دلیل سندیکالیزم را رواج میدادند - این روزها که بعد از سالها طبقه ی کارگر ایران اقدام به تشکیل نطفه های تشکیلاتی خودش نموده است به نظر می آید بحثها باید در محور این حرکت طبقه ی کارگر ایران بیشتر صورت بگیرد یعنی آیا طبقه کارگر به مبارزات صنفی بپردازد و سندیکا و اتحادیه های کارگری را سازمان دهد و از سیاست کناره گیری کند یا آنکه به فکر کسب قدرت سیاسی باشد و سازمانها و تشکلاتی را بسازد که پایه های حکومت آینده ی طبقه ی کارگر است ؟ و از دل این سازمانها و تشکلات حزب طبقه ی کارگر بوجود آید . وقتی طبقه ی کارگر هنوز خود را متحد نکرده و حزب خود را نشناخته چگونه میتواند از ائتلاف حرفی بزند ؟ بدون تشکلات هر حرکتی باعث دنباله روی و در واقع آمیختگی میشود در حالی که طبقه ی کارگر باید با هژمونی و پرچم خودش وارد شده و مهر طبقاتی خودش را در هر حرکتی نشان دهد در غیر اینصورت موجودیت طبقاتی خودش را نفی کرده است و در حال حاضر دنیا هر حرکتی بدون پرچم داری طبقه ی کارگر حرکتی در جهت منافع بورژوازی محسوب و انقلابی نبوده و نخواهد بود . و ارتجاعی ست . زیرا امپریالیزم استان انقلابات سوسیالیستی ست .

پست الکترونیک

پنجشنبه 21 شهریور 1387 ساعت: 16:34

نویسنده: درکه

به نظر می آید که دوست عزیز فرهاد متوجه نشده اند که مسولین این وبلاگ در بخشهای کوتاه دارند برداشتهای اصولی و جدی خویش را از بخشهای مختلف رساله "چه باید کرد" لنین و تلفیق آن با شرایط خاص ایران را بیان میکنند! کمی تامق و دوری از پیشداوریها در معنی نمودن نوشتار دیگران (مسولین این وبلاگ) می تواند(شرط لازم اما ناکافی) این بحث را عمیق تر نماید!

Mozilla Firefox - نظرات وبلاگ

http://jafk.blogfa.com/comments/?blogid=jafk&postid=30&timezone=-14415

یادداشت‌هایی در مورد کتاب "چه باید کرد" لنین (بخش پنجم) - 1 نظر

نویسنده: فرهاد - فریاد

جمعه 3 آبان 1387 ساعت: 15:10

تا زمانی که مبارزه ی کارگران حول محور خواسته‌های اقتصادی بوده و سوسیالیزم و قدرت سیاسی را نادیده بگیرند از محتوای مبارزه ی طبقاتی تهی ست یعنی هنوز یک جنبش خود به خودی بوده که خصا یل سوسیالیستی را با خود ندارد و عدم ارتقا ی این مبارزه به مبارزه ای آگاهانه و رهایی سوسیالیستی یعنی ایجاد امکان برای بوزوازی تا کارگران را به پیروی از خود بکشاند هدف هر انقلاب موضوع قدرت سیاسی است و هدف پرولتاریای آگاه استعمار دموکراسی پرولتری ست

پست الکترونیک

نظر شما

نام شما:

پست الکترونیک:

وب سایت:



Mozilla Firefox - نظرات وبلاگ

http://jafk.blogfa.com/comments/?blogid=jafk&postid=19&timezone=-14415

نویسنده: فرهاد - فریاد

چهارشنبه 20 شهریور 1387 ساعت: 19:12

دوست ماثویست ما جمله ی آخوش را تکمیل بیان نکرده است " فردا از آن طبقه ی کارگر و دهقان است " و "زنده باد مبارزات ضد امپریالیستی در ایران نیمه فئودالی نیمه مستعمره " بیشتر با تئوریهای شما سازگار است .

پست الکترونیک

نویسنده: تیمی

پنجشنبه 21 شهریور 1387 ساعت: 15:45

اینجا جای نظردهندگان و منقدین جدیدست لطفا اگر نقد و یا بحث سیاسی جدی دارید مرقوم بفرمائید در غیر این صورت وقت دیگران را با افاضات سبک تلف نکنید.

نظر شما

نام شما:

پست الکترونیک:

وب سایت:



برای نگاشتن این موخره، متن یادداشتها و نظرها و نقدهایی که بر آن نوشته شده را دو بار دیگر خواندیم. این نگاه مجدد، ما را در مورد تصویری که از جنبش چپ و آنچه به نام جنبش کارگری در ایران مشهور شده داشتیم محکمتر کرد. (منظورمان جمع های فعال در ارتباط با جنبش کارگری است که گرایش های مختلفی را نمایندگی می کنند.) نتیجه اینکه راهگشایی در وضع کنونی، در گرو خانه تکانی، تسویه حساب با گرایش های نادرست و غیرانقلابی، و نه فقط پاکسازی که نوسازی دیدگاه، ثنوری ها و روش های رایج در این جنبش است. ما در یادداشتها، مکررا" از اکونومیسم و رفرمیسم صحبت کردیم. شاید این تاکید ضروری و صحیح، چون با "چه باید کرد" سر و کار داشتیم که محورش مبارزه با اکونومیسم است، اجتناب ناپذیر بود. اما در مورد جنبش خودمان در ایران صرفا" نمی توان به نقد اکونومیسم (و رفرمیسمی که همراه و همزاد آن است) بسنده کرد. در جنبش ما، ملغمه ای از التقاط تئوریک، دگماتیسم نظری، محدود نگری در روش و عملکرد، و بالاخره سکتاریسم بیداد می کند. همه اینها، لبه مبارزه با اکونومیسم و رفرمیسم را کند می کند و به طور کلی به پیشبرد مبارزه انقلابی پرولتاری صدمه می زند.

در این موخره کوتاه، فقط به بعضی نمونه ها اشاره می کنیم. مثلا" به موضوع متشکل شدن و کمیته یا شورا و... ساختن نگاه کنید. در پس جمع شدن ها و جدا شدن ها (و دوباره پیوستن ها) که در مقابل چشم ما می گذرد چه توجیه تئوریک - سیاسی - ایدئولوژیکی قرار دارد؟ چقدر نمایندگان هر گرایش لازم می بینند که علت اتحاد و یا انشعاب خود را ریشه یابی کنند و به عنوان پایه کار و راهنمای عمل (یا حتی فقط برای انتقال تجربه) در اختیار همفکران و به طور کلی جنبش چپ و کارگری قرار دهند؟ اصلا" چقدر خودشان به علل این اتحادها و انشعاب ها آگاهند؟ وقتی که لنین می گفت پیش از آنکه متحد شویم و برای آنکه متحد شویم باید مرز نمایزهای میان خود را به روشنی مشخص کنیم، قصه نمی گفت. او با این حرف داشت درس های جنبش سوسیال دمکراسی روسیه (و شاید هم در سطح اروپا) را گوشزد می کرد. در دوره های اولیه شکل گیری يك جنبش (و نیز در دوره های متعاقب شکست های سنگین و از "صفر" شروع کردن ها) معمولا اتحادها و انشعاب های نادرست و فکر نشده (احساسی و تنگ نظرانه)

اتفاق می افتند. خیلی ها با هم متحد می شوند که بر يك مبنای واحد ایدئولوژیک - سیاسی نایستاده اند. خیلی ها از هم جدا می شوند که در اهداف و نیات، اختلاف بنیادینی با یکدیگر ندارند. اما وقتی که گرد و غبارهای اولیه فرو نشست، وقتی که دوره کودکی جنبش سر آمد، وقتی که بحران حاد و سرگیجه ناشی از شکست سپری شد، دیگر باید خیلی عمیق تر و دقیق تر به اهداف و راه و روش کار نگاه کرد. باید پیش از آنکه و برای آنکه متحد شویم، مرز تمایزها را به روشنی مشخص کنیم. و برای اینکه بتوان اینها را مشخص کنیم، باید به مبارزه و بحث و جدل عمیق و علمی بر سر دورنماهای آتی، موضوعات اساسی روز، و تجارب حیاتی گذشته، بپردازیم. بدون ملاحظه کاری، تشکیلات داری، تعارف و دو دوزه بازی؛ یعنی بدون همه چیزهایی که در مقوله اپورتونیسیم و لیبرالیسم می گنجد. اما بگذارید همینجا يك نکته اساسی را روشن کنیم. اگر روشن کردن مرز تمایزها واقعا" با يك نگرش نقادانه علمی انجام نشود (که يك وجه آن، رویکرد نقادانه و نظرها و عملکردهای خود نیز هست) راه برای دعوایها و جنجال های بی ثمر باز می شود. نه اتحاد صحیحی شکل می گیرد و نه انشعاب صحیح. مثال دیگری برنیم: داستان "سولیداریتی سنتر"! ماجرا از جانب بسیاری از تشکل ها و افراد طوری آغاز شد که انگار "رعد در آسمان بی ابر" رخ داده است. در مورد ماهیت "سولیداریتی سنتر" از سال ها پیش به اندازه کافی سند و مدرک وجود داشت. همکاری ها و سر يك میز نشستن ها در سال های انجام شده بود که همه می دانستند اهداف سیاسی نمایندگان این جریان امپریالیستی چیست. جالب است که نزدیک به دو سال قبل از این "رعد و برق ناگهانی"، یکی از رفقا در نوشته ای مشخصا به این جریان و اهداف و عملکردش در ارتباط با فعالان جنبش کارگری پرداخته، همگان را به هوشیاری و عکس العمل فراخوانده بود. ولی خیلی ها این هشدار و افشاگری را مسکوت گذاشتند؛ اما بعد از گذشت دو سال علیه "سولیداریتی سنتر" یقه درآوردند. بدون برخورد نقادانه و علمی به همه چیز (منجمله به نگرش، نظرها و عملکرهای خود) نمی توان جایی پا سفت کرد. باید ریشه های آن سر يك میز نشستن ها و همکاری ها در نگرش، تئوری و سیاست های خود جستجو می شد. در غیر این صورت، شبیه همان رویکرد، همین امروز می تواند در مورد نیروی طبقاتی دیگری از قماش "سولیداریتی سنتر" (گیرم ناشناخته تر و به اصطلاح سالم تر) اتفاق بیفتد.

يك نمونه ديگر از مشكلات ذهنی موجود: لطفاً اگر ممكنست دوباره به نقدی كه دوستان ما در نشریه "رزمندگان" بر يادداشتها نوشته اند نگاه كنيد. اين نقد نشانه های روشنی از دگماتیسم نظری كه به روش "كتابی" آغشته شده است را به ما نشان می دهد. آوردن نقل قول های طولانی از لنين، بدون اینکه خدمتی به تعمیق نقد و روشنتر كردن جوانب دیدگاه "چه باید كردی" بكند؛ گیر دادن به نکته پلميك كردن یا نكردن (در حالی كه بحث يادداشتها در مورد دوران كنونی و ضرورت بيش از بيش بحث های اقناعی است و نه نفی و رد پلميك كردن)؛ و مهمتر از همه موضوع نحوه رفتار ما با کسانی كه می توان در جنبش ايران آنان را "ماركسیست های علنی" به حساب آورد. ما از وجود چنین افرادی كه بینشی اساساً "رفرمیستی دارند در جامعه خودمان صحت كردیم؛ کسانی كه به نوعی خود را ماركسیست یا طرفدار بخشی از ایده های ماركس می دانند (البته این را هم بگوئیم كه یکی از مشخصات مشترك شان، غیر از ضدیت با ديكتاتوری پرولتاریا، ضدیت با حزب پیشاهنگ انقلابی است). اینان روشنفكرانی هستند كه در عرصه های تئوریک - آكادميك فعالیت های فرهنگی و انتشاراتی دارند. همه بحث يادداشتها این بود كه اینها را به "جرم" رفرمیست بودن نباید در اردوی دشمن قرار داد و هر جا خدماتی در عرضه آثار و افكار ماركسیستی می كنند، باید برای این كار ارزش قائل شد. اما نویسندگان نشریه "رزمندگان" از این حرف برآشفته شده اند؛ گویی قرار است کسی جای آنان را در عرصه كار تئوریک ماركسیستی تنگ كند. تاسف بار اینکه، نویسندگان "رزمندگان" برای توجیه بحث هایشان عامیانه ترین شكل دیدگاه اقتصادگرایانه (و روش تطابق يك به يك اقتصاد و سیاست) جلو گذاشته اند. به شكلی كه حتی مطمئن نیستیم خودشان را هم قانع كند. آنان می گویند كه علت ترجمه و تلاش برای انتشار بخشی از آثار ماركس توسط این "ماركسیست های علنی"، انگیزه های مادی است!! یعنی چون این كتاب ها فروش دارد، ترجمه می شود. ما فقط این را در مورد "ریشه یابی" به سبك رزمندگان می توانیم بگوئیم كه اگر این گروه از مترجمان چنین انگیزه ای داشتند، باید سراغ ترجمه حل المسائل های خارجی و كتاب های آموزش زبان می رفتند كه بيش از ۲۰ بار تجدید چاپ می شود. بگذارید بحث در این موخره پیرامون ماركسیست های علنی را با طرح يك نکته ببندیم. ما این نکته را قبلاً در يادداشتها مطرح نكرده بودیم و ممكنست تا حدی تحريك آمیز به نظر بیاید. با وجود این، برای دامن زدن به بحث و جدل و تعمیق دیدگاه ها در مورد این مساله، آن را جلو می گذاریم:

به نظر ما، در شرایط کنونی ایران و جنبش کارگری، بخش قابل توجهی از تشکل ها و فعالینی که در ارتباط با مسائل این جنبش کار می کنند را می توان هم از لحاظ گرایش، و هم رویکرد و روش، در مقوله "مارکسیست های علنی" قرار داد. نمی دانیم که برای صاحبان يك دیدگاه دگماتیستی - کتابی، این نکته قابل هضم است یا نه؟ به هر حال بحث بیشتر در این زمینه بماند برای مقالات بعدی.

بگذارید این موخره را با تکرار یکی از نکات یادداشتها (که ممکنست در میان بحث های گوناگون گم شده باشد) به پایان ببریم. اینکه به "چه باید کرد" باید به مثابه يك نوع نگرش و رویکرد به مقولات کلی تری مانند عین و ذهن، ماده و شعور به مثابه وحدت (همگونی اضداد) نگاه کرد. این اثر لنین، به ما سر نخ هایی می دهد برای رسیدن به درکی روشن تر و صحیح تر از مفهوم طبقه، پیشاهنگ طبقاتی، و رابطه میان آگاهی طبقاتی - انقلابی با جنبش خودجوش کارگری. طی این ۱۰۰ سال، دیدگاه کمونیستی در مورد رابطه حزب و طبقه، و رابطه میان پرولتاریا به مثابه يك طبقه با کارگران به مثابه افراد، در نتیجه تلاش ها و تکاملات تئوریک از سوی رهبران و اندیشمندان کمونیست و در پرتو تجارب غنی مثبت و منفی در انقلابات و جنبش ها و احزاب کمونیستی، روشنی و غنای بیشتری یافته است. اگر چه به علت شکست دو تجربه انقلاب سوسیالیستی و سرنگون شدن احزاب کمونیستی در روسیه و چین، تئوری های هدایت کننده این احزاب منجمله دیدگاه "چه باید کردی" زیر آوار رفته است؛ و اگر چه این دیدگاه از دیر باز تحت حملات تئورسین های طبقه بورژوازی (حتی با رخت مارکسیستی) قرار داشته است؛ اما امروز صرفاً نمی توانیم وظیفه خود را به "از زیر آوار در آوردن" چه باید کرد خلاصه کنیم. وظیفه امروز، غنا بخشیدن و به روز کردن "چه باید کرد" است.

برای دریافت کتابچه «پادداشتهای درمورد کتاب "چه باید کرد"»

فردا از آن طبقه ی کارگراست!



انتشار توسط جمعی از فعالین کارگری

اردیبهشت ماه ۱۳۸۸

ارزش : مطالعه کنید و در تکثیر آن بکوشید